

# جهاد و شهادت



مجاهد کبیر، مفسر و معلم قرآن و ابوذر زمان  
کتابخانه آیت الله «طالقانی و زمانه ما»  
آیت الله سید محمود طالقانی

بنیاد فرهنگی آیت الله طالقانی



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

جهاد و شهادت

و

سه مقاله دیگر



کتابخانه آیت الله سید محمود طالقانی و زمانه ما»

انتشارات قلم

۱۸۷۸۶۲

BPI65

۰۳۳۲۵۳

فهرست

۱۳۵۹

ص ۲

۳-۲۵

جهاد و شهادت

۲۷-۳۷

عید قربان (قربانیان راه حق)

۳۹-۴۳

تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت

خلاصه‌ای از کتاب حکومت از نظر اسلام (تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله) ۲۱-۲۵

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

\* جهاد و شهادت

و سه مقالهٔ دیگر

\* آیت‌الله سید محمود طالقانی

\* بنیاد فرهنگی آیت‌الله طالقانی

\* حروفچینی و تنظیم صفحات: انتشارات قلم

\* چاپ اول: جمادی الاخر ۱۳۸۵

\* چاپ دوم: شهریورماه ۱۳۵۹ - شوال ۱۴۰۰ ه.ق.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَاطْرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی جَمِیْعِ  
الْاَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِیْنَ ، سَيِّمًا خَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ الرَّافِعِ اَعْلَامِ الْحَقِّ وَالَّذِیْنَ الْمُبِیْنِ و عَلٰی آلِهِ و  
اَصْحَابِهِ الْمُنْتَجِبِیْنَ و الْاَئِمَّةِ الْمَعْصُوْمِیْنَ وَالشَّهَدَاءِ و الصِّدِّیْقِیْنَ .

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم - الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا  
یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفاً .

از موضوعات مهم اسلامی که بسیار درباره آن بحث شده موضوع جهاد است. در  
بیشتر آیات قرآن که درست دقت کنید پس از هر چند آیه ای دستور جهاد است، چند آیه  
که درباره اصول اعتقادی و اجتماعی و اخلاقی و احکام آمده بعد می بینیم که به زبانها و  
عناوین مختلف فرمان جنگ و جهاد می دهد، از طرف دیگر تبلیغاتی که علیه اسلام از  
چند قرن به اینطرف شروع شده همین موضوع جنگ و فتوحات و پیشرفتهائی است که مسلمانها  
کردند، تا آنجا که این تبلیغات سوء بین جوانهای ما و بین تحصیلکرده های ما هم کم و  
بیش تأثیر کرده، محققین اسلام و غیرمسلمان و کسانی که مردان منصف و اهل تحقیق  
بوده اند برای دفاع از اسلام و اصول و جهاد اسلامی کتابهای نوشته اند، جهاد اسلام  
یعنی چه و اسلام چگونه پیش رفته؟ آیا یک چنین تحول بزرگی که در جزیره العرب پیش  
آمد، این انقلاب فکری و اخلاقی و اجتماعی تلفات از دو طرف چقدر بود؟ و جنگهای  
اول صدر اسلام آیا جنبه دفاعی داشته یا جنبه پیشروی و تهاجم؟ این خود مطلبی  
است که اگر بخواهیم وارد این بحث بشویم شاید از متن مطلب دور بشویم و به آن مقصودی  
که در نظر است نرسیم .

موضوع دفاع پیش از آنکه در تحت قوانین و مقررات و دستورات دینی یا اجتماعی  
درآید یک امر فطری و نفسانی است، خداوند در غریزه و باطن انسان یک مبدأ و قوه ای

آفریده به نام قوه غضب. در حیوانات هم کم و بیش بصورت‌های مختلف هست که این نیروی مبداء غضب برای دفاع از حق و حیاتی است که این موجود دارد هر موجود زنده‌ای که خاصیت حیاتی داشت و حق حیاتی داشت به یک صورتی قدرت دفاعی دارد که از غریزه به جوارح و اعضاء ظهور می‌کند، این نیرو را پروردگار عالم در نهاد او قرار داده، بلکه می‌بینیم در نباتات هم کم و بیش همینطور است، شاید بعضی از نباتات و گیاهها باشند که شمره و گل و بهره آنها برای اینست که دیگران استفاده‌کنند بعضی از نباتات و گلها هستند که شمره و بهره‌شان تنها برای تولید نسل و بقای وجود آنها است، یا اینکه دیگران از همان منظره و طراوت آن استفاده‌کنند، به این جهت بعضی از درختهای میوه، خارهای خشک و تیزی دارد بعضی از گلها هم همینطور گویا خارهای تیز و این شمشیرهای جانخراش که بصورت خار در اطراف این گل درآمده همان نیروی باطنی او را نشان می‌دهد که من وقتی چنین موجودی معطر، چنین موجودی زیبا و لطیف از خودم بروز داده‌ام باید این سلاح هم اطراف من باشد که دست هر بازیگر و متجاوزی به آن نرسد و آنرا پژمرده نکند، نمی‌دانم این شاعر کیست (دیروز در آن جلسه‌ای که داشتیم یکی از جوانها این شعرها را خواند، من فقط دو بیتش را یاد گرفتم) بیت اولش فراموش شده، بسیار عالی و خوب گفته!

خواری خلل درونی آرد      بیدادگری زبونی آرد  
می‌باش چو خار حربه بر دوش      تا خرمن گل کشی در آغوش

راستی این شعر از جهت بلاغت چون معجزه است، هم از جنبه واقعیت هم از جنبه شاعرانه، این واقعیتی است که توسری‌خوری و ذلت قوای نفسی انسان را و آن هماهنگی که باید داشته باشد از بین می‌برد، مردمی که در ذلت و زبونی زندگی کنند ممکن است حقایقی را خوب ادراک کنند ولی نمی‌توانند نه با زبانشان و نه با دستشان ابراز دارند، این همان معنای خلل است یعنی تعبیری از این بهتر نمی‌توانیم بگوئیم "خلل" یعنی دستگاه ادراکی و عملیش با هم هماهنگی ندارد، خواری خلل درونی آرد، این خار هم اگر بخواهد آن طراوت گل و زیبایی و قامت راست خود را حفظ کند باید با همان خارهایی که اطرافش هست دست متعدی را کوتاه کند، این همان است که به حسب

۱- از نظامی گنجویست، بیت اول این است:

تا چند چو بیخ فسرده بودن      چون موش در آب مرده بودن

قانون تحول و فطور در مزاج حیوان به صورت شاخ و چنگال و دندان ظاهر می شود و در انسان به صورت غریزه و مبدأ غضبی است ، انسان روی اینکه عقل مدبر قوای دیگر اوست ، این مبدأ غضبی را برای دفاع از حق و از حریم و حیثیت و ملیت بصورت سلاح درمی آورد ، بنابراین اگر فرض کنیم یک قانونگذاری یایک پیغمبری بیاید بگوید که اساساً " جنگ کردن و دفاع کردن باید در یک ملتی ، در یک امتی از میان برود مثل اینست و هیچ فرق نمی کند که یک پیغمبری دستور دهد مردم از زن و مرد برای اینکه قوای شهوانی موجب زحمت و اخلاص شده باید همه اینها را از تناسل و رجولیت و تولید نسل انداخت ، پس باید این نیرو در بشر باشد ، فقط مطلب اینجاست که باید درست هدایت شود ، همانطوری که خداوند در انسان این مبادی و قوا را آفریده راه انجام آن و طریق صحیح آن در راه خیر و مصلحت ، در راه تولید مثل و بقاء نوع باید هدایت کند ، همانطوری که شهوت غذا در انسان آفریده ، باید آنقدر بخورد که جسم و جاننش محفوظ بماند ، اگر همین شهوت را در مجرای صحیح و روی اصول صحیحی بکار نبرد همان که وسیله بقاء است وسیله فنا می شود ، از افراط در غذاخوری و تنوع در شهوات بجای اینکه ۸۰ سال ، ۱۰۰ سال عمر بکند در سن ۳۰ سالگی و ۴۰ سالگی خودکشی می کند ، همینطور مبدأ شهوی تناسلی در انسان بجای اینکه برای تولید مثل و ایجاد نوع بکار برده شود اگر در راههای شهوات غیر قانونی بکار برده شود بجای اینکه بقای نوع را تامین بکند موجب فنا خواهد شد و مبتلا به سفلیس و سوزاک و در نتیجه قطع نسل می شود . همینطور این مبدأ غضبی در انسان چون ظهور کرد و بکار افتاد اسلحه بدست می گیرد و باید در راه دفاع از حق و ناموس و شرافت و کشور مصرف بشود ، اگر همین مبدأ در راهی که خداوند و قانون خلقت معین کرده است مصرف نشد و منحرف گردید مثل عموم جنگهای جهانگیران دنیا بی جهت به بهانه های گوناگون ، بعنوان ملیتها ، کشورگشائی ، دست یافتن به سرزمین دیگران ، مصرف اعدام و نابود کردن نوع بشر خواهد بود ، از یک طرف این مبدأ غضبی در انسان هست از طرف دیگر باید به وسیله تشریح این مبدأ هدایت بشود ، به چه صورتی در بیاید ؟ اگر دین و آئینی هم نبود عقلای دنیا و صلحا می خواستند بنشینند و یک راه اصلاحی پیدا کنند ، چه می کردند ؟ می توانیم بگوئیم جنگ در دنیا از میان برود ؟ این حرفی است ، امروز هم این ادعا را می کنند ، جامعه های صلح و تحدید سلاحها شب و روز کار می کند اما روی زمین ، توی تالارها ، میان اطافها ، ولی در زیرزمینها ، کارخانه ها به سرعت سلاحهای مخرب و بنیان کن ، بشر می سازد ، در زیر پای همان مردمی که بالا نشسته اند و دم از صلح و اصلاح

و تعطیل جنگ و تعطیل آزمایشهای اتمی می‌زنند؛ زیر پای همانها مشغول ساختن بمبهای اتمی هستند، پس چه باید کرد؟ باید این نیرو در راه حق باشد. این همانیست که اسلام می‌گوید، جنگ‌قتال را جهاد نام گذاشته، بعد هم ضمیمه می‌کند، قرآن و اخبار و دستورات دین ما جهاد فی سبیل‌الله را، یعنی چه؟ در راه خدا، راه خدا کجاست؟ به کدام طرف است؟ به طرف آسمانهاست یا به طرف کعبه است و بیت‌المقدس است؟ راه خدا همان راه صلاح و خیر جامعه عمومی بشر است، یعنی راه عدالت یعنی راه حق، یعنی راه آزادی بشر که یک عده‌ای، یک طبقه‌ای بر قوا و نیروهای مردم چنان سلطه نداشته باشند که هم جلو حرکت فکری جامعه بشر را بگیرند و هم دست آنها را از دراز شدن به منابع طبیعی که خدای عالم در دسترس همه قرار داده است بازدارند، همان طوری که خداوند به همه نیرو و قدرتهای باطنی و استعدادهای معنوی عنایت کرده همان طوری که این هوا و فضا و نور و زمین را برای همه آفریده سبیل‌الله همان است که همه مردم از همه استعدادهای باطنی خود برخوردار باشند و از استعدادهای طبیعی برای چنین آزادی جاهدوا فی سبیل‌الله آمده، به صورت جهاد آنها در راه خدا، در آئین اسلام یکی از ابواب فقهی ما باب جهاد است آنها ملاحظه بفرمائید در باب عبادات از آن بحث می‌کنند، چون فقه ما دو قسمت است: یک قسمت باب معاملات است، یک قسمت هم باب عبادات، آن قسمتی که عبادات است فرقی با ابواب معاملات اینست که در قسمت عبادات قصد قربت لازم است مثل حج و نماز و روزه و زکوة و خمس و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد.

اینها همه از ابواب عبادات است، یعنی اگر کسی شمشیر دست گرفت و رفت با کفار هم جنگید ولی قصد قربت نداشته باشد ثواب نمی‌برد، اگر هم کشته شد شهید و مأجور نیست، آن کسی می‌تواند جهاد کند و شمشیر بردارد و مشاب باشد و انجام تکلیف کرده باشد که به قصد قربت قیام کند؛ قربت یعنی چه؟ یعنی نزدیکی به خدا، باز هم می‌بینیم مثل فی سبیل‌الله، خدا کجاست که به او نزدیک بشویم؟ خدا همانجاست که ناظر است و اراده خدا و صفات الهی است که در عالم ظهور کرده و متصف کردن اجتماع و افراد را به صفات الهی. خدا حکیم است، خدا عادل است، خدا رحیم است، تحقق دادن حکمت و عدل و سرچشمه‌های رحمت و خیر را به روی مردم باز کردن معنای جهاد فی سبیل‌الله است آنها در باب عبادات بیان شده است، قرآن و آیات را که در نظر می‌گیریم می‌بینیم که آیات قرآن هر جا کلمه قاتلوا جاهدوا است دنبال آن این قید هست. این جمله هست که فی سبیل‌الله. در این آیه‌ای که عنوان کردم می‌فرماید: الذین آمنوا یقاتلون



فی سبیل اللہ والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید-  
الشیطان کان ضعیفا". گویا قسمت کبرویش مسلم است، قتال و جنگ در دنیا هست با طبیعت  
و سرشت بشر است، ولی مطلب صفروی اینست که مردم دنیا دو دسته هستند الذین  
آمنوا... .

خواه ناخواه زندگی جنگ و کوشش است اما آنهایی که به یک هدف عالی ایمانی  
آشنا هستند آنها در راه خدا می‌جنگند اگر آن نشد در راه چه؟ در راه طاغوت است،  
می‌رسیم به کلمه طاغوت، شما می‌پرسید طاغوت یعنی چه؟ این چه جور کلمه‌ایست آیا  
در قرآن کسانی که قرآن می‌خوانند به این کلمه دقت کرده‌اند؟ طاغوت مبالغه در طغیان  
است، طغی الماء یعنی آب بقدری سیل، بقدری زیاد شد و فشار آورد که از بستر خودش  
خارج شده، خانه‌های اطراف را خراب می‌کند، درختها و مزارع را ویران می‌کند، این  
معنای طغیان آب است، طاغوت یعنی آن فرد طاغی، آن فرد خودسر، بسیار این کلمه  
جامع‌تر است از کلمه‌ای که فلاسفه یونان، علمای اجتماع اختراع کرده‌اند و هنوز هم رایج  
است: به اسم مستبد یا دیکتاتور برای اینکه مستبد ممکن است مستبد بر خودش باشد،  
شهواتش بر روی حاکم باشد اما طاغوت آن است که از تمام حدود و حقوق اجتماعی خارج  
می‌شود و همه را پایمال می‌کند؛ مثل اینکه طوفانهای نفسانی و شهوانیش چنان از جا واز  
حد بیرون رفته که همه حدود را زیر پا می‌گیرد، بعضیها اینطور گمان می‌کنند که از  
طاغوت مقصود بت است. البته بت هم یک مصداقی است ولی این تعبیر نه با لغت زیاد  
درست می‌آید نه با موارد استعمال، برای اینکه لغت می‌گوید: الطاغیة الجبار المتکبر،  
الثانی الطاغوت: کل متعد، کل رأس ضلاله، الشیطان الصارف عن الخیر، الاحق، نسب  
ملوک الروم و کل ملک. «طالقانی و زمانه ما»  
قرآن هم در آیه دیگر "سوره نساء" می‌فرماید:

یریدون ان یتحا کما الی الطاغوت و قد امروا ان یتکفروا به. اگر مراد بت باشد  
پیش‌بت که محاکمه نمی‌بردند؛ یعنی به او حکمیت می‌دهند، به او قضاوت و حکومت می-  
دهند، پس معلوم می‌شود مراد بت نیست و در قرآن شاید در نه مورد یا هفت مورد کلمه  
طاغوت آمده در سوره بقره و آیه شریفه آیه الکرسی که شواب خواندنش بسیار است  
بخصوص بعد از نمازها؛ دوبار تکرار شده:

لا اکره فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد  
استمسک بالعره الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم، الله ولی الذین آمنوا یتجرهم

من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات...  
 مطلب از این دو شق بیرون نیست یا تصرف در وجود انسان، در اراده انسان  
 و در نفسیات انسان به دست خداست اثرش اینست که بتدریج این فرد از تاریکیهای خود  
 بینی اشتباهات و شهوات بیرون می آید و به نور علم، معرفت، آئینده بینی جلو دیدش  
 وسیع خواهد شد، یا از آن طرف است، اگر این نشد طاغوت سر وقتش می آید،  
 نمی شود مردم بی ولی زندگی کنند یا ولی خداست یا طاغوت و بت، پیغمبر و امام هم  
 ولی اند اگر می گوئیم که اینها ولی هستند برای اینکه اینها هم همان اراده خدا را اجرا  
 می کنند ولی الله اند به صلاح مردم، ز خود مردم بخودشان نزدیکترند که فرمود: **الست اولی بکم  
 من انفسکم؟** آیا من به شما از خود شما نزدیکتر نبودم؟ شما می خواستید بت پرست باشید،  
 شما می خواستید جاهل باشید، شما می خواستید خون همدیگر را بریزید، شما می خواستید  
 ضعیف و ذلیل و زبون و توسری خور ملل مجاور باشید؛ دیدید وقتی که من در شما تصرف  
 کردم همه چیز پیدا کردید در روز داستان غدیر این جور پیغمبر خدا اتمام حجت کرد،  
 چون این تحول مشهود شده بود چون به مرحله عمل رسیده بود، **الست اولی بکم من  
 انفسکم** ..

پس اگر خدا اولیاء خدا متصرف نباشند قهرا "متصرف طاغوت خواهد شد نتیجه  
 و علامتش چیست؟ **«یخرجهم من النور الى الظلمات»** از نور فطرت، نور عقل، نور ادراک  
 اینها را بتدریج رو به ظلمت جهل و شهوات و اشتباهات و بداندیشی ها و بدبینی ها می-  
 کشاند؛ پس همانطوری که در آن آیه فرمود: **«الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله»** در  
 مقابلش **«والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت»**. جنگ مسلم است در این دنیا هست،  
 اگر در پایان دنیا آنروزی که جنگ برداشته شد باید دنیا به آخر رسد یا دنیای دیگری  
 باشد یا غریزه بشر تبدیل یابد، اگر تبدیل پیدا کرد زندگی دیگری است ولی این دنیا  
 با این غرائز جنگ به صورتهای مختلف هست، ولی فرقی اینست آنهایی که ایمان آورده اند  
 در راه خدا می جنگند آنهایی که ایمان ندارند در راه طاغوت می جنگند، در راه مردم  
 خود خواه مستبد متکبر؛ کسانی که از حدود تجاوز می کنند بعد جنگ را می گویند برای چیست  
 اینهم مطلب دوم ما است تا اینجا با نمره گذاری که از یادم رفته، مطلب اول راجع به این  
 بود که جنگ یک اصل فطری و غریزی است و نمی شود که نباشد مطلب دوم این بود که  
 دین، دین کامل نه دین مسیحیت، دین مسیحیت همانطوری که به ظاهر می گویند جنگ  
 نباشد یعنی اینها اینطور تلقینش کرده اند، می گویند مسیح گفته اگر یک کسی سلیبی به این

رویت زد آن رویت را هم نگهدار اما عملاً " هم اینطور بوده؟ این جنگهایی که در دنیا ایجاد شده اینها از کجا آمده؟ ما مسلمانها ایجاد کردیم؟ و اینهمه کشتارهایی که در این قرن اخیر در دنیا چه در داخله کشورها، و چه در جنگهای عمومی پیش آمده اینها به دست کی‌ها بود، از طرف دیگر هم مسیحیت می‌گوید که اگر می‌خواهید به خدا و ملکوت خدا نائل بشوید زنها شوهر نکنند، مردها هم زن نگیرند، آیا این عملی شده؟ آیا اروپای مسیحیت کانون شهوت نشده که عکس‌العمل همان جلوگیری‌ها است و به اسم مسیحیت یک عده راهب و راهبه توی دیرها نشسته‌اند و قوای حیاتی خودشان را تعطیل کرده‌اند اگر این باشد مسیحیت واقعی یا یک امر موقت زمانی بوده یا این آئین دروغ است. ولی مسلماً " چون قرآن مسیح را تصدیق کرده است ما باید باور کنیم این حرفها دروغ است، "رهبانیهٔ ابتدعوها ماکتبناها علیهم".

رهبانیت تنها زن نگرفتن و زن شوهر نکردن نیست، نشستن در یک گوشه‌ای و دفاع از حق نکردن و قانون دفاع از هستی و حق را تعطیل کردن آنهم در حقیقت رهبانیت است، بنابراین نمی‌تواند قانون عمومی دنیا باشد، آن آئینی می‌تواند دنیا را اداره کند که اول هندسه غرائز بشری را تنظیم کند و از روی غرائز بشری هندسهٔ اجتماع را تنظیم کند و بگوید این گزینه در تو هست اما این را در راه آدمکشی، چاقوکشی، برای پول، برای شهوت، برای کشورگیری، برای دست انداختن به سرزمین دیگران مصرف مکن باید در راه خیر باشد دفاع از حقت کن دفاع از ناموست کن، دفاع از کشورت بکن، دفاع از آئین کن، دفاع از حقوق عمومی بکن پله به پله، درجه به درجه باید این گزینه را در این مسیر پیش ببری. بعد می‌بینیم به آیات قرآن بررسی می‌کنیم.

" و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين لله فان انتهوا فلا عدوان الا على الظالمين " <sup>۱</sup>.

این همان فی سبیل الله است که دو جنبهٔ اثبات و نفی است، یکی اینکه بجنگید، برای چی بجنگید، کشورگیری کنید. غنیمت بدست بیاورید؟ نه، یکی اینکه صدای حق و مطلب حق را به مردم دنیا برسانید، این معنای فی سبیل الله است، مردم را آزاد کنید، دیگر اینکه مانعهای حیات بشری را از میان بردارید، آن قدرتها و طبقاتی که در مقابل

۱- سورهٔ بقره، در سورهٔ انفال - و يكون الدين كله لله.

حقوق مردم ایستادگی می‌کنند، و روپوش و سرپوشی روی افکار و حقوق عمومی اند، آنها را بردارید مردم را از این فضاهای اختناق آور آزادشان کنید تا با خدا و مبداء عالم آشنایشان کنید: "حتی لا تگون فتنه" ... آن قدرتهای متمرکزی که مردم ضعیف را می‌فریبید؛ به جان هم انداختن مردم، آنها را از حق به‌سوی خلق سوق دادن؛ از توحید به شرک و بت پرستی و چوب پرستی و آدم پرستی منحرف کردن تا این فتنه‌ها از راه تکامل بشر برود و از میان برداشته بشود، تا طبقات مخصوصی که سرمایه‌های مردم را برای شهواتشان بکار می‌برند و حقوق میلیونها مردم را مثل امپراطوریه‌های روم و ایران پامال می‌کنند از بین ببرند. گفت "بعثنا لنخرج الامم من ذل الادیان الی عز الاسلام" وقتی که آن مرد، آن مرد عرب پا برهنه دیروز با فرمانده قوای ایران روبه‌رو شد، او گفت: شما برای کشورگیری آمدید، برای غنیمت آمدید، گرسنه هستید، برهنه هستید، سیرتان می‌کنیم، پول به شما می‌دهیم، به فرماندهانتان، به سربازهایتان می‌دهیم، به سرزمین خود برگردید، او همی گفت و به گمانش در آن مرد تأثیر کرده، این مرد بنگرید چه گفت؟ و گفته‌اش چه جور در تاریخ باقی مانده، آن مرد سرش را بلند کرد یک کلمه گفت، یک کلمه پر معنی گفت: ما از طرف پیغمبر خودمان معوشیم تا اینکه ملل دنیا را از ذلت قوانین بشری و ادیان تجملی که برای یک طبقات خاصی است بیرون بیاوریم و همه را در مقابل حق و به‌عزت اسلام برسانیم، الی عز الاسلام. این جهاد اسلامی است، این معنی جهاد است یعنی کوشش برای حق، اسمش را هم جنگ و قتال نمی‌گذارند، جهاد یعنی کوشش برای حق در باب عبادات هم ضبطش می‌کنند. قید فی سبیل الله هم به آن می‌زنند.

از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مردی پرسید یا رسول الله، فردی می‌رود به میدان جهاد برای اینکه شاید غنیمتی بدستش بیاید، سه بار فرمود: اجری نزد خدا ندارد، دیگری پرسید که کسی به جنگ می‌رود برای اینکه شجاعت خود را بیازماید، می‌رود برای اینکه مردم ببینند شهرتی پیدا بکند، آیا مجاهد فی سبیل الله است؟ فرمود نه، عرض کرد پس مجاهد فی سبیل الله کیست؟ فرمود آن کسی است که جهاد کند "لیکون کلمه الله هی العلیا" تا اینکه اراده خدا بالا بیاید و حاکم بر اراده‌ها شود. این همان راه خداست، این معنای جهاد اسلام است اگر بخواهیم بحث کنیم، آیات را بررسی نکنیم مجال نیست.

ولی مسلمانان بعد از صدر اول منحرف شدند، در زمان خلفای اموی همانطوری که اسلام همه چیزش مسخ شد، جهادش هم مسخ شد، این مربوط به مطلب اولی اسلامی

می‌شد، چه کلمه خوبی می‌گوید کارلایل انگلیسی که عین عبارتش یادم نیست وقتی دفاع از اسلام می‌کند که اسلام را متهم می‌کنند با جنگ و شمشیر پیش‌رفته، می‌گوید مطلب را بالاتراز این بیاورید بررسی کنید اسلام حق است یا حق نیست اگر یک آئین حقی است آئین توحید است، آئین خداپرستی است، نظامات دارد قوانین عادلانه دارد و مردم را به سعادت می‌رساند این آئین حق است از جانب خداست اگر حق است، حق باید پیش‌برود، اگر با شمشیر نشد با دندان و پنجه باید پیش‌برود، دیگر نمی‌توانند بگویند چرا اسلام با شمشیر پیش‌رفته؟ حق پیش‌رفته یا باطل پیش‌رفته؟ شما از این طرف حساب می‌کنید می‌گوئید چون با شمشیر پیش‌رفته پس باطل است، نه، ما می‌گوئیم چون حق است باید با شمشیر پیش‌برود، چرا از آنطرف حساب می‌کنید اگر عناد ندارید اگر نمی‌خواهید دروغ بگوئید، اگر نمی‌خواهید قیافه اسلام را در نظر یک مشت مردم عامی و متعصب اروپا لکه‌دار کنید چرا اینجور می‌گوئید؟ چون جنگیدند پس اسلام باطل است. بگوئید چون اسلام حق است پس دستور جنگ داده است. اگر یک بوته‌ای باشد که گل نداشته باشد برای چه خار اطرافش روئیده بشود؟ اگر انسان حق حیات و زندگی و دفاع ندارد این حق فردی را ندارد، چرا غضب داشته باشد؟ چون غضب دارد پس یک‌حقی دارد چون حق دارد، باید این نیرو را بکار اندازد اما در باطل نه، باید دفاع از حق خودش بکند، دفاع از ناموس خودش بکند، این حقیقت جهاد است که ملازم با یک دینی است که حق است و قانون دارد نمی‌شود باور کرد یک دینی از طرف خدا بیاید و حق باشد و برای اصلاح دنیا باشد هیچ جنبه دفاعی و تبلیغی و پیشرفت نداشته باشد، اصلاً "باورکردنی نیست، اگر یک همچو دینی می‌آمد ما نباید این دین را بپذیریم، که بگوید این دین از جانب خداست.

برای سعادت بشر است تا روز قیامت باید مردم را رو به حق، رو به سعادت سوق بدهد، دینی است که باید اصلاح کند بشریت را، باید بشر را از واژگونی به طرف شهوات حیوانی، قامتش را راست کند، به طرف خدا متوجه کند، باید عدل و داد در دنیا ایجاد کند، باید جنگهای غارتگری و آدمکشی و کشورگشایی که سران دنیا عده‌ای را آلت می‌کنند به عناوین ملی و غیرملی، آنها را باید از بین برد، لیگون الدین کله لکه... یک همچو دینی بیاید، بعد بگوئیم نه این دین گفته که هر کس آمد دورتان از شما پرسید بگوئید بله، یک خدائی هم هست، یک پیغمبری هم هست؛ هر که آمد به شما گفت دنیا، چه جور بود باید اصلاح بشود، به نظر من مصلحت در این است که دنیا بجنگد دست‌این

قلدرهای دنیا، اینهایی که به ناموس و زندگی و حقوق مردم تعدی می کنند اگر کوتاه شود بد نیست، این دین شد؟ وقتی گفت حق است باید شمشیر بدهد، دستش بگوید این حق باید پیش برود تا کجا پیش برود؟ تا آنجائی که دین پیش برود اگر تسلیم شدند گفتند ما مسلمانیم، می شوند برادر شما، اگر به کفر باقی ماندند گفتند ما کافریم، به عقاید ما باقی می مانیم، عبادت خودمان را می کنیم، ولی تابع قانون عمومی اسلامی هستیم، این دمی شد. باز با مسلمانها در حقوق برابرند. دیگر نمی تواند عرب بگوید چون دین از کشور من آمده از این جهت من تفوق بر عجم دارم، عجم هم که مسلمان شد آنهم می شود مثل عرب، بانقوی تر شد می شود فوق عرب، بیشتر به اصول و معارف اسلام آشنا شد، این است میزان. چینی باشد، رومی باشد، زنگباری باشد. سیاه و سفید هر رنگی باشند، این حقیقت را پذیرفته اند می شوند یک فرد مسلمان. در تمام حقوق مساویند دیگر حق ندارد دسی او را بگوید چون بعد از من اسلام آوردی من عربم، جلوتر آدمم، تو عجمی بعد آمدی از این جهت من حقم مقدم است، تو حقت مؤخر است. انحرافی که در صدر اول اسلام پیش آمد روی همین زمینه بود، عرب کم کم به این غرور دچار شد. گفت من چون جلوتر اسلام آوردم، اسلام از کشور ما آمده، از مملکت ما آمده ما حقان مقدم است و شروع کرد به تجاوز به حقوق ایرانی ها و اینها را عقب زدن. بعد هم بیشتر این همه بدبختی ها از روی همین عصبیت نژادی و قومی، بدبینی ها که امروز عمال بیگانگان، دستگاه بیگانگان، مسلمانها را تجزیه کردند، دیوارها مقابل آنها کشیدند از همانجا پیدا شد ولی اگر این بود که همه برادرند، همه برابرند، جنگ می کنند برای اینکه مردم را آزاد کنند همانطور که در صدر اول بود.

**«طالبانی و زمانه ما»**

خلاصه آنکه آیا می شود دینی در دنیا باشد، آئین خدائی باشد و برای پیشرفت و دفاع از این دین دستوری نداده باشد؟ اگر بخواهیم فرضش را هم بکنیم فرضش هم درست در نمی آید با کی باید جنگید؟ با کی بجنگیم؟ جهاد با کی است؟ اول مطلب جهاد اینست که اسلام باید دعوتش را اعلام بکند دعوت چون دعوت فطری است مردم دنیا قهرا" استقبال می کنند، مردم فطری دنیا، آنهایی که آزاد زندگی می کنند، توده های مردم قهرا" طبقات حاکمه و آنهایی که منافعشان را در این می دانند که مردم به یک حقی نگروند قهرا مزاحمت می کنند پس جنگ درمی گیرد. جنگ درمی گیرد تا این قشره را از بین می برد. این قشره ای که روی استعداد های بشر بود این قشره می آید بالا، آیا در ایران همینطور نبود؟ مردم اگر تاریخ را ببینید توده های مردم از دعوت اسلام استقبال

می‌کردند فقط نظامی‌ها که جیره‌خور دستگاه‌های حاکمه بودند مقابل مسلمین مقاومت می‌کردند و الا زیر این قشره و دستگاه‌های عمومی مردم به آنها کمک و راهنمایی می‌کردند، راه‌نشان می‌دادند در قضایای تاریخی ما بسیار داریم که توده‌های روم و ایران با مسلمانان همدستی می‌کردند، می‌گفتند شما بی‌ایید اگر این است شعارتان: الله اکبر.

همه مردم در مقابل خدا یکسانند ما هم حاضریم کمک‌کنیم آنها شروع کردند جنگیدن تا این قشر فاسد پوسیده‌ای که روی افکار و استعدادها را گرفته بود در ایران برطرف شد، یک مرتبه استعداد ایرانی روئید، یک ورق بزنید تاریخ قبل از اسلام و یکی بعد از اسلام را، این همه شعرا، این همه علماء این همه نویسندگان، این همه محققین، این همه گوینده‌ها چگونه یکباره روئید، این نتیجه همان اسلامی بود که آن قشره را شست، آن قشره فاسد شده.

پس تا آنجایی که مانع پیش بیاید اسلام می‌گوید باید مانع را برطرف کرد حق را به مردم اعلام کرد، اگر آنها هجوم کردند جنگ جنبه دفاعی پیدا می‌کند، و گرنه برای ابلاغ رسالت به عامه مردم است، چون دین خدائی است و اگر مزاحمت کردند، مانع ایجاد کردند، رفع مانع کردن لازم است و دیگر دفاع است و اگر کفار و بیگانگان هجوم کردند یک کشوری که به صورت اسلامی درآمده است آنوقت همه مسلمانها باید دفاع کنند، پس این دوجور جنگ است پیشروی و دفاعی، یک جنگ و جهاد دیگر هم داریم که داخلی اسلام است اگر یک اقلیت مذهبی که باید در ذمه اسلام باشند اگر از حدود ذمه خارج شدند یعنی این کسی که یهودی است مسیحی است در کشوری که قانونش قانون اسلام است حکومتش حکومت اسلامی است قوانین و حدود اسلامی اجرا می‌شود مالیات بدهش مسلمانها هستند یک جمعیت یهودی یا مسیحی که اقلیت دارند و در آنجا زندگی می‌کنند اسلام با آنها چه نظر دارد؟ می‌فرماید اگر به حدود ذمه عمل کردند اینها مثل یک فرد مسلمان، عباداتشان را آزادانه انجام بدهند، مالیاتشان را بدهند که همان جزیه است، بعد هم تمام حدودشان، خونشان، جانشان، مالشان، محفوظ خواهد بود و مثل یک فرد مسلمان کسی حق تعرض به مال و عرضشان ندارد و اگر از حدود ذمی خارج شدند محارب می‌شوند، این هم یک جور جنگ است، مسلمانها باید با آنها بجنگند چون از حدود مقرر سرکشی می‌کنند. باید با آنها در داخله کشور اسلامی جنگید، تا تسلیم حق و قانون شوند، تا اینکه سرشان را پائین آورند، تا در تحت حکومت و قوانین اسلام درآیند، اکنون نظرفقه اسلامی را برای اینکه حدود ذمی چی هست؟ ملاحظه نمائید و کسی که ذمی است در یک

کشور اسلامی تا چه موقع مسلمانها موظفند که با آنها رفتار ذمی کنند؛ این قسمتی است که در تمام کتب فقهی ما هست و هم من از کتاب مختصر نافع مرحوم علامه حلی برداشته‌ام می‌فرماید شروط ذمه پنج است:

- ۱- باید جزیه بدهد. (یعنی یک مالیاتی به بیت‌المال مسلمانها باید بدهد
  - ۲- نسبت به مسلمانان آزار نرساند و به‌زنانی که عنوان مسلمان دارند معاشرت و زنا نکند و اموال مسلمانها را نزدد (و با دشمنان مسلمین همدستی نکند). ۳- تظاهر به محرّمات نکند، مثل شرابخواری، زنا، نکاح محارم. ۴- کلیساها و کنیسه‌های نوینی احداث نکنند و ناقوس نوازند و قوانین عمومی درباره آنها اجراء شود. (و ملحق به همین است بحث واحکام درباره کنیسه و مساجد و مساکن) جائز نیست احداث و اگر احداث کردند باید زائل شود. آری بالای سر مأذنه مسلمانها صدای ناقوس آنها نباید بلند بشود. ۵- و لا یعلی الذمی بنیانه فوق المسلم، مرد ذمی حق ندارد عمارتش را آنقدر بلند کند که بالای عمارت مسلمانها باشد.
- این ذلت است برای مسلمانها، عمارت چندین طبقه خیابانها مال کیست؟ کی‌ها هستند در این مملکت با دشمنان مسلمین دارند همدستی می‌کنند؟ این قانون اسلام، این فقه اسلامی است، از خودتان اعتراف می‌خواهم، کی‌ها اموال مسلمان‌ها را می‌زدند و به‌صهیونیسم‌ها و اسرائیلی‌های بین‌المللی کمک می‌نمایند؟ کی‌ها زنهای مسلمانها را از حدود عفت خارج می‌کنند؟ اینها ذمینند؟! یا محاربند؟ حکمش را باید فقیه بدهد، اگر با این حدودی که علماء اسلام و علمای شیعه بیان کردند (فرض می‌کنیم انشاءالله در مملکت ما نیست) اگر دولت و حکومتی هم با اینها بند و بست داشت تکلیف مردم مسلمان با این دولت چیست؟ با این حکومت چیست؟ به حکم فقه اسلامی، نمی‌خواهم روی تعصب گفته‌شود، از یکطرف مسلمانها را آواره نکنند میان بیابانها و به حدود اسلام تجاوز نکنند و از یکطرف ثروتهای مسلمانها را به‌عناوین مختلف نه‌کارهای اساسی و تولیدی بردند و می‌برند، ترویج فحشاء بکنند، اگر دولتی آمد بدون اسم برای اینها سفارتخانه باز کرد، رؤسا و وزراء کشور اسلامی هم در آنجا رفتند عیش و نوش و بخور و بخند کردند، مردم تکلیفشان با چنین حکومتی چیست؟ خودتان تکلیفش را معین کنید. حکومتی که محکوم قوانین اسلام نیست آیا حاکم بر ملت مسلمان باید باشد؟ خودتان بفرمائید، اگر دروغ است تکذیب بکنند اگر راست است با حدود اسلامی درست در نمی‌آید. آقا امروز صهیونیسم پوست دوم استعمار است، استعمار بصورت اولی خود شکست خورده است و به پوست صهیونیسم



درآمده، صهیونیسم به پوست اسرائیل درآمده، اسرائیل باز یک قیافه دیگری در کشور ما گرفته به صورت بهائیت درآمده و در تمام وزارتخانه‌ها و ارکان این دولت شیعه اسلامی که باید برایش واقعا "صلوات و سلام فرستاد و همه اسلام پناهند، در همه جا نفوذ دارند. آقایان ما مورین دولت، خفیه و غیرخفیه که اینجا تشریف آورده‌اید، این مطلب اسلام است. مطلب دین است می‌خواهد رئیس دولت باشد فوق رئیس دولت باشد دون رئیس دولت باشد، می‌فرمائید من چرا این حرفها را می‌زنم و اوقاتتان تلخ می‌شود؟ نگذارید بزنم، جلویم را بگیرید، آنگاه تکلیف از من ساقط می‌شود ولی وقتی آدم اینجا مجبورم که قوانین و حدود اسلامی را بگویم، من اجیر کسی نیستم. من مزدور کسی نیستم، من نمی‌خواهم دستگاههای حکومت را به من بدهند؛ به من عنوان بدهند، من همین است که هستم، می‌خواهید بخواید.

از دیروز تا به حال مرا عصیان کردند برای اینکه یک مجلسی دیروز عصر در دزاشیب یک عده جوانهای مسلمان برپا کردند ببینید چه مسخره‌بازی در آوردند یکبار صریح بگوئید منبر نرو و حرف نزن، اینکه عرض کردم اعصابم خراب است برای همین است. حرفهایی که می‌زنم مسؤولیتش به پای خودم است، فردا صاحبخانه را نگیرید ببرید و از او مؤاخذه کنید و از زندگیش بیاندازید، به او مربوط نیست. به من بگوئید تو دروغ گفتی، برخلاف دین می‌گوئی، اخلا لگری، باسفا رتخانه‌ها ساختی، خوب بگوئید هر چه می‌خواهید پرونده برایم درست کنید.

مردم عمومی می‌دانند من چکاره هستم؛ آیا این شد مملکت اسلامی، اینها اسلام پناهند، ما در مؤتمر اسلامی سرمان به زیر بود نمی‌توانستیم سر بلند بکنیم، وقتی که صورت روابط را به ما نشان دادند.

آقای وزیر کشاورزی، مگر مستشار مسلمان در این مملکت نیست، مهندس نداریم اگر نداریم از سویس بیار، نداریم از هند بیار، نداریم از آلمان بیار. حتما "باید مستشار تقسیم املاک یک فرد یهودی صهیونیسم باشد؟ خوب آقا کجا را آدم بچسبید من می‌دانم و می‌گویم و مدرک هم دارم شما بگوئید دروغ است، جشن یکماه قبل را می‌دانم در کجا بوده و کی‌ها گرداننده این جشن بودند. اسمهایشان را هم می‌دانم. مستشار را هم می‌شناسم. آنجا به ما گزارش دادند گفتم بما چه، به ما مربوط نیست. بعد شما دیدید هر کسی به هرجائی مسافرت می‌کند می‌رود و می‌آید در روزنامه‌ها این همه هیاهو برای هیاهو برای این مسافرتها است، یک کلمه ننوشتند، این مؤتمر اسلامی قدس چه گفتند و کی‌ها

بودند و چه گفتگوها کردند؟ این دست کیست؟ جز عمال اسرائیل، آن عمال اسرائیلی که ریشه اخلاق این مملکت ریشه عفت این مملکت اقتصاد این مملکت، حیات معنوی این مملکت، زندگی این مملکت را به باد می دهند همانطوری که جناب آقای مطهری گفتند: خطرشان از هر خطری بیشتر است، من امشب به شما برادرهای مسلمان، به شما علماء، به شما بزرگان، این خطر را اعلام می کنم خودتان می دانید و وظیفهتان، یا اینها را دولت تکذیب بکند و بگوید این حرفها دروغ است، تبلیغات است، ما در مقابل مسلمانهای دنیا سرافکنده هستیم.

این هم یک مرحله جهاد است. جهاد با کفار برای پیشرفت اسلام، جهاد برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی، جهاد برای اینکه ذمی به صورت حربی در نیاید. این سه گونه جنگ است که اسلام دستور داده، یک جور جهاد هم جنگ با استبداد و قلدری است تا کسی نتواند در کشور اسلامی قلدری بکند، طاغوت نباید باشد، وظیفه هر مسلمانی است که مستبد را راهنمائی کند، به زبان خیراندیشی بگوید دیکتاتوری و استبداد صلاح خودت نیست، به صلاح کشور نیست، به صلاح اجتماع نیست، هیچ قلدری، هیچ دیکتاتوری سر زنده به گور نبرده، باید نصیحتش کرد، اگر نصیحت نپذیرفت آنوقت در مقابلش باید صف آرائی کرد و قدرت ایجاد کرد، شما مسلمانها ممکن است بگوئید پس چرا علماء اسلام درباره جهاد این مطالب را نمی گویند؟ چرا اخبار ما اینطور است صدر اول اسلام رانگاه می کنیم، می بینیم در صدر اول اسلام امیرالمؤمنین در جنگها و جهادهائی که مسلمانها شرکت می کردند هم امضاء می کرد، هم کمک می کرد، هم در بعضی از جنگها پسران خودش را می فرستاد، بعد چه شد؟ بعد شد معاویه، بعد شد یزید، اخباری که درباره جهاد داریم شرط می کند باید امام عادل یا سلطان عادل باشد و این منصوص اخبار است برای آنکه جنگ برای تثبیت سلطان جائز یا امام جائز نباشد ولی آنچه می گویند. با سلطان عادل جنگ بکنید، دفاع بکنید، در زمان ائمه شرایط چه بوده؟ اگر مسلمانها هم می جنگیدند، هرچه کشور اسلام توسعه پیدا می کرد، برای چه آخر مسلمانی که برود چین را بگیرد و نتیجه اش این باشد که عبدالملک بن مروان، سلیمان بن عبدالملک یا فلان خلیفه عباسی نتیجه اش را بگیرد، امیرالمؤمنین و خلیفه المسلمین باشد، آیا اسلام این را خواسته؟ از این جهت در اروپا عنوان سلطان عادل تکرار شده، مطلب این است، همانطوری که در روایات نماز جمعه آمده و باید بررسی شود، مطلب این بود که اگر می فرمودند بروید با هرکه بخوانید چون نماز جمعه نشان حکومت است اگر تصویب می کردند، امضای حکومت

ولیدین عبدالملک بود، امضای حکومت متوکل عباسی بود، امضای حکومت فلان بچه‌اموی بود، چون امام جمعه نماینده همین‌ها بوده، مانند دیگر نمازها نیست. به این جهت فرمودند که اگر امام عادل یافتید نماز بخوانید و الا نخوانید. این چنین حکومت را امضاء نکنید، ولی اگر مسلمانها برای خودشان جمع بشوند و این محذور را نداشته باشند برای چه نماز جمعه واجب نباشد، وقتی ما درست اخبار نماز جمعه را بررسی می‌کنیم می‌بینیم مثل قضیه جهاد است که ائمه می‌فرمودند، آخر برای کی جهاد می‌کنید برای اینکه غنائم اینها بیشتر ببرند! بارگاه هارون الرشید عیش و نوش بیشتر داشته باشد! ۱۰۰۰ زن مغنیه ۵ هزار بشود! این اسلام منظور نبود، این اسلام منسوخ است و پیشرفت به این صورت جز پوشاندن حقیقت نتیجه‌ای نداشته.

زمانی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد خواست اصلاحاتی بکند دست دزدها و غارتگران را کوتاه کند، مخالفتها با او شد و صداهای بلند برخاست، گویا از ترکستان بود که والی برای عمر بن عبدالعزیز می‌نویسد که این مردم دسته دسته می‌آیند مسلمان می‌شوند برای اینکه خراج یا جزیه ندهند شما اجازه بفرمائید ما اسلام اینها را قبول نکنیم برای اینکه جزیه از ایشان بگیریم. عمر بن عبدالعزیز مأمورش را می‌فرستد می‌گوید با تازیانه بر سرش بزن و می‌نویسد: *ان الله بعث محمدا* "صلی الله علیه و آله هادیا" و ما بعثه جا بیا: خداوند تبارک و تعالی این پیغمبر را برانگیخت برای اینکه هادی خلق باشد بر نیانگیخت که خراج گیرنده از مردم باشد، از مصر نوشتند که این قبطی‌ها می‌آیند مسلمان می‌شوند برای اینکه خراج ندهند شما اجازه بفرمائید ما اینها را ختنه کنیم آنها را که ختنه شدند بپذیریمشان، آنهایی که ختنه نشدند از آنان خراج بگیریم، باج بگیریم. باز مأمور خود را فرستاد و نوشت: *ان الله بعث محمدا* "صلی الله علیه و آله و سلم خاتما و ما بعثه خاتما، پیغمبر را خداوند فرستاد خاتم انبیاء، فرستاد برای اینکه مردم را ختنه کند این شده بود طرز فتوحات اسلامی، وقتی این شده بود مطلب که حتی به خود مسلمانها، کشور اسلامی به کشور اسلامی دیگر تجاوز می‌کرد و به سرمایه‌های آنها، برای اینکه بگیرند، بدزدند، بخورند، اینست که فرمود اگر امام عادل یا سلطان عادل باشد باید جهاد کرد، اگر منظور آنطوری که بعضی از فقهاء می‌گویند مراد از امام عادل، معصوم باشد امام عادل نمی‌فرمود، بین عدالت و عصمت به اصطلاح عموم و خصوص مطلق است: هر معصومی عادل است ولی هر عادل معصوم نیست.

پس اگر دیدید یک فرد عادل معصوم است مسلمانهست آنوقت جهاد بر همه

واجب است اینهم بحثی است من تقاضا می‌کنم ، فضلا ، گوینده‌ها ، علماء بزرگ بیشتر تحقیق کنند دینی که روی حق است و نظامات دارد نمی‌شود جهاد و دفاع نداشته باشد ، به این جورکه هرکه هرکاری کرد به هرچه به سرد بین و مسلمانی آورد در برابرش سکوت کنند ، و قدرت حرکتیش را از کار برکنار دارند ، به این صورت بی دفاع و بی روح و بی حرکت درآوردند حضرت امام سجاد است ( این روایت هم یادم آمد برای شما عرض کنم ) به حج می‌رود مردی یک مرد ایرادگیر . مرد بهانه‌جو به آنحضرت رسید " عباد بصری " سلامی می‌کند ، می‌گوید : " ترکت الجهاد و صعوبته و اقبلت علی الحج و لینه " . کار سخت جهاد را گذاشتی ، به کار آسان حج روی آوردی با آنکه خداوند می‌گوید : " ان الله اشتری من - المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدا " علیه حقا " فی التوراه و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بايعتم به ذلك هو الفوز العظیم " .

خداوند مشتری اموال و نفوس مؤمنین است در مقابل اینکه جهاد در راه خدا و قتال بکنند ، پس بکشند و کشته شوند ، این وعده حقی است که در تورات و انجیل و قرآن است ، از خدا به وعده خود وفای‌کننده‌تر کیست ؟ پس بشارت باد شما را به معامله‌ای که انجام دادید این همان فوز بزرگ است .

آن حضرت با همان متانت و وقاری که داشت فرمود آیه را تمام کن ، آیه همین جا ختم نمی‌شود . دنباله آیه را بخوان ، خواند : " "التائبون العابدون بدون السائحون - الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف والنهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین . توبه‌کنندگان ، پرستندگان ، کوچ‌کنندگان برای خدا ، رکوع‌کنندگان ، سجود - کنندگان ، آمرین به معروف و نهی‌کنندگان از منکر و نگهبانان حدود خدا و بشارت ده مؤمنین را . بنا بر این شرط جهاد اینست که مرد مجاهد باید تائب از گناه برای خدا عبادت کند و رخت از وطن و علاقه بریندد . راکع و ساجد برای خدا باشد آمر به معروف ، ناهی از منکر باشد ، مردمی باشند که حفظ حدود خدا را کنند آن حضرت به آن مرد گفت چون مردمی را با این اوصاف دیدید پس جهاد به همراهی این‌گونه مردم از حج افضل است . یعنی برای کی و با کی ، در زمان ائمه اینجور پیش آمده بود ، این منطق و زبانی که اینان راجع به قضیه جهاد دارند ، باید درست فهمید و درک کرد که آیا منظورشان اینست که قدرت دفاعی و حرکت از مسلمانها ساقط بشود ؛ توسری خور بشوند ، ذلیل بشوند ، بیچاره بشوند ؟ یا منظورشان اینست که بیخود خودشان را به کشتن ندهند ؟ وقتی راه حق روشن

شد، طرف معلوم بود کی هست و نتیجه جهاد چیست نیت‌ها صاف شد، فی سبیل‌الله‌شد، باید به جهاد برخیزند و الا همین قدر که اسلام اهمیت به جهاد و قتال داده بیش از این برای نفوس بشر ارزش قائل است نباید روی احساسات کشته بشود یا تحریک شده باشد، برای مسلمانان ساخته شده به نفع دسته یا گروهی به مردمی گفته شود باید برای حفظ ملیت یا احساسات ملی از مملکت دفاع کند، برای چه؟ کدام مملکت مگر من دیوانه هستم بیایم دفاع از مملکت بکنم. برای اینکه عده‌ای بیشتر مسلط باشند برای اینکه دزد و غارتگر بیشتر بچاپد، ولی گفته شود برای خدا، و برای راه حق البته حاضرم: سینهام را هم سپر می‌می‌کنم برای اینکه فلان مسلکی که مسلک مادی است و خورد و پوشاک دیگران باید تأمین شود بجنگید. اینها مردم دیوانه دنیا هستند عقلای دنیا که بالاتر از همه آنها می‌باشند که در تحت تعالیم اسلام باشند. باید برای حق و فی سبیل‌الله باشد اینها هم راهپایانی است که معین کرده‌اند و همیشه هم زنده و باقی است.

این خطابه سید الشهداء، این جملات و کلمات آنحضرت است هم در پایان و در روزهای آخر این سفر هم در ابتدای ورود به کربلا. ابی مخنف طبری از عقبه بن- ابی العیزرات نقل می‌کند: نمی‌دانم گفتن این خبر برای بعضی قابل هضم هست یا قابل هضم نیست، در یکی از منازل که منزل بیضه بوده سپاه حر هم نزدیک آن حضرت بودند و امام ایستاد این جملات را خواند که تا هدف برای همه روشن باشد مطلب کلی هم هست، حمد و ثنا بجای آورد و فرمود: "ایها الناس ان رسول الله صلی الله و آله و سلم قال" روش ائمه این بود اگر مطلبی را برای شیعه‌ها و پیروان و معتقدین خودشان بیان می‌کردند از خودشان می‌گفتند، و برای کسانی که چنین نبودند یا در شک و تردید بودند از پیغمبر "من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناكثا لعهد الله مخالفا لسنة رسول الله صلی الله علیه و آله - یعمل فی عبادة الله بالاثم وبالعدوان فلم یغیر علیه بعمل و لا قول کان حقا" علی الله ان یدخله مدخله، الا وان هو لاء قد لزموا طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفیء و اهلوا حرام الله و حرموا حلاله و انا احق فی غیر وقد ابتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم بیعتکم انکم لا تسلمونى و لا تخذلونى فان اتممت منى علی بیعتکم تصیبوا رشدکم فانا الحسین ابن علی و ابن - فاطمه بنت رسول الله نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم.

مردم! از پیغمبر خداست که فرمود هر کس ببیند سلطان جابری حرمت الهی را هتک می‌کند و عهد خدا را می‌شکند با سنت رسول خدا مخالفت می‌ورزد و در میان

مردم به گناه و بزهکاری رفتار می کند در مقابلش ایستادگی نکند او را از این روش برنگرداند به گفتار یا به عمل یعنی اگر می شود به موعظه و نصیحت اگر نشد با قدرت، آن کسی که ساکت باشد در مقابل چنین کسی (نه اینکه امضاء بکند کارهای او را). "کان حقا" علی الله ان یدخله مدخله" برخداوند است که او را به هر درکه ای از درکات جهنم که می برد این ساکت را هم ببرد چون در سکوتش شریک جرم اوست، شریک ظلم اوست، این گفته رسول خدا است، بعد فرمود: **الا، ببینید هشیار باشید.** "ان هوء" این دستگاه، این حکومت ملازمت شیطان را گزیده و طاعت رحمان را ترک کرده و فساد را ظاهر ساخته و حدود را معطل داشته و سرمایه های عمومی را به خود گزیده حلال خدا را حرام می کند، حرام خدا را حلال می کند اگر همه مسلمانها سکوت کردند من اولی واحکم که این وضع را تغییر بدهم، بعد روی به مردم کرد و فرمود: شما برای من نامه نوشتید نامه های شما، پیامهای شما رسید نماینده های شما نزد من آمدند، شما تعهد کردید مرا یاری کنید و تنهایی نگذارید، اگر بر عهد و بیعت خود پایدارید رشد خود را دریافته اید، من حسین فرزند علی و فرزند فاطمه، دختر پیغمبر خدایم. "نفسی مع انفسکم اهلی مع اهلیکم".

جان من با جان شما و خاندان من با خاندان شما است - ما خود را از شما جدا نمی دانیم و امتیازی نمی خواهیم، ما با مردم هستیم هر چه برای مردم است برای ما هست هر چه برای ما هست برای مردم هست نفوس و خلق ما با هم است ما نمی خواهیم بر مردم حاکم ممتاز باشیم ما یک فردی خودمان را می دانیم زن و بچه ما مثل زن و بچه شماها هستند؛ مگر نمونه اش حکومت چند ساله امیرالمؤمنین نبود؟ مگر علی را کسی اگر در کوچه و بازار می دید از یک فرد عادی ممتاز می دید؟ اگر کسی به خانه اش می رفت خانه و دستگاهش ممتاز از دیگران بود؟ مگر زن و بچه و دخترش از دیگر مردم ممتاز بودند؟ این نمونه است، این نمونه حکومت و حاکم عالی اسلامی است، این حکومت حکومت فرد نیست، حکومت خدا است، اساسا "در اسلام حکومت نیست." "ان الحکم الا لله" حکومت مال خدا است، پیغمبر و امام پس از آن مجتهد و عامه مسلمانها هم مجری قوانین الهی هستند اینست که فرمود: "نفسی مع انفسکم اهلی مع اهلیکم." گمان نکنید من می خواهم جان خودم و کسانم محفوظ باشد دیگران را به کشتن بدهم، فرق ظاهری بین علی و معاویه همین بود، معاویه در پشت جبهه نشسته تکیه داده، زیرپایش تشکهای نرم، اینطرفش، آنطرفش متکا و جلوش همه جور شیرینی گذاشته، می خورد و می خندید، مردم بدبخت را جلو شمشیر می فرستاد، می گفت بروید کشته بشوید، او اینجور فرمان می دهد، علی هم فرمان می دهد، خودش

هم می‌آید جلو جبهه جنگ بر همه مقدم؛ مقابل شمشیرها و نیزه‌های جانخراش، نصیحت می‌کند، راهنمایی می‌کند، فریاد می‌زند، فرمان می‌دهد.

این میدان صغین را چون مجسم کنیم معاویه را می‌نگریم که در جایگاه خودنشسته و به ریش همه مردم می‌خندد، شاداست که چطور اینها را به بازی گرفته‌ام. من روی احساسات دروغ و تبلیغات دروغ همه را دارم به کشتن می‌دهم تا خودم آسوده بر اینها حکومت کنم، علی وقتی فرمان می‌دهد خودش اول به جلو می‌آید این است نمونه و معنای "نفسی مع انفسکم اهلی مع اهلیکم".

بعد فرمود اگر نقض بیعت کردید؛ اگر پشیمان شدید و از عهدهای خود برگشتید از شما دور نیست با پدرم و برادرم و پسرعمویم مسلم چنین کردید، مفرور کسی که به شما مفرور گردد، اگر به تعهداتان وفا نمی‌کنید رشد خود و بهره خود را از میان برده‌اید، سود خودتان را از دست داده بر ما تنها زیان نرسانده‌اید. «و من نکث فانما ینکث علی نفسه» خداوند همین زودی مرا از شما بی‌نیاز می‌گرداند. «فسیغنی الله منکم» همان وقت که مرا در جوار رحمت جای داد. در بحار از مناقب نقل می‌کند، همین که حربن یزید به دستور عبیدالله آنحضرت را در سرزمین کربلا پیاده کرد و خود با هزار سوار مقابلش فرود آمد، آنحضرت قلم و کاغذ خواست برای سران شیعه و اشراف کوفه همین مضمون را نوشت: «نامه‌ایست از حسین بن علی به سوی سلیمان ابن سرد و به مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال و جماعتی از مؤمنین» نوشت برای سران شیعه که یا در زندان بودند و یا تبعیدگاه بودند نتوانستند خودشان را برسانند یا موانعی داشتند. به این عبارت نامه شروع شده: (ولقد علمتم «شما می‌دانید، معلوم می‌شود مطلب محرز است» ان رسول الله قال: من رأی سلطانا... تا آخر) شاید همین خطابه را به عنوان دوباره نوشته و برای این مردم کوفه فرستاده باشد.

متمم این بحث راجع به شهید است اینهم از جهت شرائط و آثار فقهی یک بحث مفصلی است، که وقت هم گذشته - کسی که این حقیقت و هدف الهی را درک کرده و برای این حقیقت پایداری کرد و جان داد در اصطلاح قرآن و آئین اسلامی اسمش شهید است، شهید یعنی کسی که حق را شهود کرده گشته‌شدن او روی اشتباه و عواطف و تحریک احساسات نباشد، حق و هدف آن را مشاهده کرده و در این راه در خاک و خون غلطیده؛ این کسی است که به قصد قربت نه روی اوهام و آمال شخصی بلکه از اینها اینگونه آمال و آرزوها برتر آمده، و آن طوری که حق ارزش دارد ارزش حق را احراز کرده است، و از این جهت

خودش را فانی در حق کرده، این حقیقت فناء است نه چون صوفی بنشیند در خانقاه هو بکشد و خود را واصل به حق داند، معنای وصل به حق اینست:

از پای تاسرت همه نور خدا شود . گر در ره خدای تو بی پاورش شوی  
اگر این جور شد که هم‌ه‌اش فانی در حق شد و خودش را در راه حق و یا برای حق فراموش کرد و خود را با شهود حق و برای اقامه حق به‌کشتن داد، اسمش شهید است، پس هر کسی اسمش شهید نیست، اگر کسی اشتباها "یا برای امری که جنبه دنیائی ابهام‌انگیز دارد رفت و کشته شد، خسرال دنیا والاخره است شهید آنست که دین را احراز کند، خدا را بشناسد، به آخرت معتقد باشد، به بقا معتقد باشد، هدف را تشخیص بدهد آن وقت از علائق رسته می‌شود چون حق را مشاهده کرده، دیگر باکی از مرگ ندارد مرگ برایش آسان است .

بعضی از صوفیه می‌گویند در نماز باید متوجه به‌قطب بود که مظهر است و برای اینکه انسان مادی صوری نمی‌تواند به مطلق متوجه بشود مگر از راه مظهر، این اشتباه است آری می‌تواند به مطلق متوجه بشود گرچه به تدریج و با سلب حدود، ولی در این جمله‌ای که همیشه در نماز می‌گوئیم ضمناً "متوجه به این دسته می‌شویم وقتی می‌گوئیم: ای‌یاک نعبد و ای‌یاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم . بعد می‌گوئیم: صراط الذین انعمت علیهم . راه آن کسانی که خدایا به آن‌ها نعمت دادی، چه دادی، مال دادی، ثروت دادی، قدرت دادی. در آیه دیگر می‌فرماید: ومن یطع الله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم - اول "النبیین" در درجه دوم "الصدیقین" آن‌هایی که با جان و دل و فطرت و عقلشان حق را مشاهده و تصدیق می‌کنند.

«بخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»  
«والشهداء» آن‌هایی که در راه خدا شهید می‌شوند، مقامشان بسیار عالی است  
«والصالحین» آن‌هایی که دنباله اینها هستند نقشه آن‌ها را در زندگی تنظیم می‌کنند، این چهار دسته هستند که خدای بر آن‌ها نعمت را کامل کرده و کسانی که اطاعت کنند خدای را، همراه و هم‌قدم با اینها هستند.

شهداء چون تحول باطنی یافتند و حق را مشاهده می‌کنند و کشته می‌شوند خدا هم ضمانت کرده است آن‌ها را وجودشان را بیمه کند و باقی می‌دارد، واقعا "تعجب نمی‌کنید یک‌دسته از مردم در یک گوشه از دنیا، دور هم جمع شدند صدایشان را هم دشمنان گذاشتند بجائی برسد. اطرافشان را گرفته، محاصره‌شان کردند، آن‌ها را کشتند و قطعه قطعه کردند، کسانی را هم از اینها باقی نگذاشتند که بروند در شهرها اعلام بکنند که



مطلب چه بوده، و این جور دستگاه خلقت نام و اثر و کارشان را نگهداشت .  
آیا معجزه نیست؟ این شهود حق نیست؟ که حق را ما مشاهده بکنیم که اینقدر تاریخ دنیا تاریخ اینها زنده باشد اسم پدرشان و مادرشان و اسبشان و زرشان و حرفهائی که گفتند بماند، از کجا مانده، برای چی مانده؟ برای اینست که اینها از جنبهء فناء رو به بقاء رفتند و بهترین سیر و حرکت و تکامل روی همین اصل است، سبزه است می پوسد و می رود در شکم گوسفند تبدیل به گوشت و پوست و استخوان می شود، می رود به شکم آدم تبدیل به فکر و نیرو و ایمان می شود اگر در وجود یک انسان عالی بود تبدیل می شود به اراده و قدرت و ایمان و ملکات ثابت و باقی پس قربانی شدن در راه تکامل است .

از جمادی مردم و نامی شدم      پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم  
اگر همین آدم در راه یک حقیقت علیائی خودش را قربانی کرد البته باقی می ماند.  
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم .

بار دیگر تا بمیرم از بشر      پس برآرم با ملائک بال و پیر  
اینها روز عاشورا پر در آورده بودند مثل اینکه قالبهایشان سنگین شده بود - او می گفت ابا عبدالله اجازه بده من به میدان بروم دیگری می گفت من: آن می گفت من را اجازه ده تا کشته شوم، و لقد ضاق صدري من الحياه، سینه ام از زندگی تنگ شده، اینها چه جور مردمی بودند، زن و بچه داشتند، کسان داشتند، علاقه ها داشتند، زهیر بن قین - بجلی است تا پریروز این مرد طرفدار اخون عثمان بوده است تبلیغات معاویه و دستگاههای او دروی تأثیر کرده بود با نظر دیگر به آل علی نگاه می کرد، اتفاقاً " بین راه برخورده، رفته در میان سراپرده حسین بن علی علیه السلام چه کلمه ای مبادله شده، چه گفته و شنیده، چه برقی در او زده که همه علاقه هایش را سوزانده .

یک ساعت پیش از این زهیر دارای گاو و گوسفند و شتر بوده، زهیر شتر دار، زهیر گاو دار زهیر قبیله دار، زهیر مالدار می میرد با همه اینها دفن می شد الان برگشته، می گوید دیدم قیافه اش هم تغییر کرده، آخر برای چی این همه قیافه افسرده برای همین که هدفی نداریم، چون هدف نداریم خیال می کنیم همه اش مال و قدرت است به هر وسیله که می خواهد باشد چون نمی رسم کامان تلخ است چهره ها گرفته است تاجر است، کاسب است، اداری است، عصر به خانهاش برمی گردد چنان کوفته و عبوس است که زن و بچه اش به او نمی توانند حرف بزنند برای آنکه آنچه می خواسته نرسیده، چه می خواسته؟ نظامی است اداریست می گوید آقا امروز، امسال رفقای ما همه درجه گرفته اند من نگرفتم، رتبه گرفتم

من نگرفتم ، فلان دخلش این جور شد ، من چنینم ، اوضاع اقتصادی بد است همه افسرده همه کسل ، همه پژمرده ، برای اینکه محکوم دنیا ایم ، بیائید شهید یعنی حاکم بر دنیا ، یعنی فوق دنیا شویم ، موء من معنایش همین است ، این زهیری که می رفت عبوس بود ، دچار شک بود ، دچار تردید بود ، نمی دانست زندگی یعنی چه ، حق با علی است ؟ حق با معاویه است ؟ این اشتباهات در خیالش بود .

در حال تردید و شک به سر می برد آمال و علاقه ها او را می فشرد حالا رفت و برگشت برقی زد ، این اشتباهات از او برطرف شد ، علاقه ها برید و شهید شد ، وهمانجا شهید شد ، پیش از اینکه کشته بشود . اینرا می گویند شهید قیافه اش هم از هم باز شد ، زندگی آسان گردید ، حالا دیگر حق را فهمیده است ، اکنون دیگر مهم نیست ، کشته بشود ، بشود ، زنده بماند ، تا رسید به سرا پرده اش زنش هم در تاریخ دشمن را ثبت کرده دختر عمرو ، و به زن گفت بلند شو برو کار من تمام شد ، بروید دنبال کار خودتان ، گاو و گوسفند و شتر ، زندگی مال شما ، من حق را پیدا کرده ام ، حق مال من وقتی حق آمد اینها دیگر ارزش ندارد رفت ، رفت چه جور رفت ، آن شب عاشورا است ، آن صبح عاشورا است بعد از ظهر عاشورا است از بدنش خون می ریزد لبش تشنه است آمد مقابل حسین ، دست می زند روی شانه ابا عبدالله به او همی نگاه می کند چشم می دوزد چه مشاهده کرده ، نمی دانم ما که ندیدیم بفهمیم مطلب چی بوده ، دیوانه بوده ؟ می شود اینها را دیوانه گفت ؟ هی دست می زند روی شانه ابا عبدالله فدک نفسی هادیا " مهدیا " ...

ای جانم قربانت ، تو مرا نجاتم دادی ، تو مرا آزاد کردی ، از دنیا آزاد کردی ، از شهوات دنیا آزادم کردی هیچ غصه ندارم . از بدنش خون می ریزد ، می گوید غصه ندارم زنش دارد بیوه می شود می گوید غصه ندارم ، بچه هایش دارد یتیم می شود می گوید غصه ندارم . این قدرت است ، ها ، بعد می گوید چه غصه دارم .

اليوم القى جدك النبيا وحسنا والمرضى عليا الان ها این فاصله از بین برود این بدن من به خاک و خون بیفتد این جور معتقد به بقاء حقیقت و سر انسانیت است ، به ملاقات جدت می رسم برادر و پدرت را ملاقات می کنم جلو ابا عبدالله می افتد کشته می شود . معروف است که زنش رفت در کوفه ولی چشم به راه است که از زهیر چه خبر می رسد یک وقت خبر آوردند که همه کشته شده اند ، حسین کشته شد ، بچه هایش کشته شد ، برادر هایش کشته شدند ، اصحابش کشته شدند ، کفنی می دهد به دست غلامش که برو آقای خودت را دفن کن ، کفن کن . می گویند وقتی غلام آمد خجالت کشید ، دفن نکرد ، کفن نکرد . آیا برگشت ، آیا چنین

گفتگو کرد وقتی خانم و خاتون از او پرسید که تو چه کردی؟ آقای خودت را دفن کردی یا نکردی؟ کفن پوشاندی یا نه؟ شاید گفته باشد چطور دفن کرده باشم، وقتی رفتم دیدم بدنهای جگرگوشه‌های پیغمبر، بدنهای فرزندان فاطمه قطعه قطعه، میان خاک و خون روی زمین گرم کربلا افتاده، چطور من می‌توانستم این بدنها را اینطور بنگرم و بدن آقای خودم را کفن کنم و دفن کنم <sup>۱</sup> لا حول ولا قوه الا...



### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

---

۱- در تذکره ابن جوزی است: «چون زهیر بن القین با حسین (ع) شهید شد همسرش به غلامش گفت برو مولای خود را دفن کن، غلام آمد دید حسین (ع) برهنه روی زمین افتاده، گفت آیا مولای خود را دفن کنم و حسین را این چنین روی زمین گذارم، آنحضرت را کفن پوشاند آنگاه مولای خود را در کفن دیگر پوشاند، «فقهاء می‌گویند شهید را باید با جامه خون‌آلودش دفن کرد و کفن ندارد.»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

---

## عید قربان

---

بحث ذیل خطبه‌ای است که حضرت آیه‌الله  
طالقانی پس از نماز عید قربان (۱۳۸۳)  
مطابق ۱۳ اردیبهشت (۱۳۴۳) در بند ۴ زندان  
قصر ایراد فرموده‌اند:

### قربانیان راه حق

#### معنی لغوی عید:

عید از عود به معنای برگشت است، و در اصطلاح هنگام یا روزیست که در آن  
تکرار و تذکر فرح‌انگیز و امیدبخش باشد، یا از جهت سرور و خوشی و یا از جهت فوایدی  
که عاید فرد یا جمع و یا ملتی می‌گردد.  
حال به‌بینیم آنچه را از جنبهٔ انسانی و بشری برای بشر عوایدی دربر دارد و  
مطلوب است چیست؟

در مجامع بشری روزهایی برای تذکار و جشن و خوشی سابقهٔ زیاد دارد. این  
اعیاد را می‌توان به‌چند قسم تقسیم نمود. عید فصل که بمناسبت تحول در عالم طبیعت  
جشنی برگزار می‌کنند. مثل عید نوروز ما ایرانی‌ها که از سرما و جمود زمستانی بیرون  
می‌آئیم و داخل در جهان حرکت و جنبش و نشاط طبیعت می‌شویم. (در ایران باستان  
اینگونه اعیاد زیاد بوده است مثل سده (۱۵ بهمن) مهرگان (۱۶ مهرماه) و هر روزی از  
ماه که نام آن‌روز با نام آن ماه یکی است. و غیر از ایران شاید هیچ کشوری به‌جشن‌های  
فصلی تا این حد اهمیت نمی‌داده است) و عیدهایی که جنبهٔ تشریفاتی دارد و رمزی

نیست و گاهی هم جنبهٔ تحمیلی دارد. جشن‌هایی که به مناسباتی برای قدرتمندان تأسیس می‌شود این جشنها عموماً "شخصی یا برای تحکیم قدرتهای فردیست که البته پایدار و دائم نیست. قسم دیگر عیدهایی که منشأ تحولاتی شده، این جشنها در چند قرن اخیر بیشتر معمول شده، اعیاد ملی و اجتماعی نامیده می‌شود مانند انقلاب گپیر فرانسه، انقلاب کارگری، انقلاب بلشویسم روسیه، انقلاب مشروطیت ایران، روز استقلال مستعمرات از بند رسته و غیره.

### منشأ اعیاد و جشنها:

منشأ اینگونه جشنها و عیدها نمونهٔ حرکت فکری و اجتماعی و نظرهای تحولی و آزادیخواهی می‌باشد که در افکار مردم ریشه‌ای دارد، جشنهای قسم اول اعیاد طبیعی است که مربوط به نظام طبیعت و خارج از اراده بشر است، زیرا آنرا نظام خلقت و طبیعت به ارادهٔ مدبر لیل و نهار و محول احوال پیش می‌آورد. اما جشنهای قسم دوم که به دست و ارادهٔ بشر صورت می‌گیرد باید بررسی کرد که بشر برای چه تحولی ارزش قائل است چه این تحول به دست فرد صورت گرفته باشد چه به وسیلهٔ اجتماع، زیرا اگر منشأ آن فرد باشد نتیجه‌اش به اجتماع برمی‌گردد، چنانچه یک اجتماع هم منشأ تحول شده باشد، باز از این جهت ارزش دارد که این تحول بدست خودشان صورت گرفته است.

تحول یعنی از وضعی به وضع دیگر برگشتن، این دگرگونی هم ممکن است پیشرفت و به سوی جلو باشد و هم بازگشت به عقب و مرتجعانه که شق اخیر عزا است نه عید. ولی اولی را می‌توان گفت تحول تکاملی اجتماع، یعنی مجموعهٔ افرادی که از جهت فکری و عقیدتی جامعه را تشکیل داده‌اند و این تحول باعث رشد و ترقی و از منشأ شخصیت و قدرت یک ملت است. مثلاً "برای ایرانی‌ها تأسیس قانون اساسی و اجراء آن عید است و به مناسبت آن سرش را بلند می‌کند و می‌گوید: بلی، ما آنقدر لایق بودیم و شخصیت داشتیم که توانستیم استبداد را به مشروطیت بدل کنیم!

پس قبل از تحول و پس از تحول اجتماعی هرملت آنچه مهم است تحول فکری و روحی افراد است. اصولاً از نظر فلسفی ممیز و مشخص انسان وجود تکاملی او است. به هر صورتی هست برگشتش به اینست که وضع روحی و فکری و اخلاقی و در نتیجه اجتماعی خود را تغییر دهد. محرک کمالی انسانی او را نمی‌گذارد که آرام و راحت بنشیند. اگر

به مال و آسایش توجه کند و به سوی آن برگردد، می خواهد به منتهای حد مطلوب خود برسد و هر قدر انسان ثروت و آسایش داشته باشد، چون به حد مطلوب خود رسید یا چنانچه از رسیدن به حد مطلوب مأیوس شد آیا در همان جا و پای آن می لمد، اساساً محرک انسان تکامل است، یعنی انسان هر چه می تواند، می خواهد که خود را از عالم حیوانات بالاتر گیرد، اگر به او نسبت حیوان بدهند بدش می آید. اگر چه کارش حیوانی باشد و جز خوردن و خوابیدن کاری نداشته باشد. این سر واقعی تکامل بشری است.

### مرحله انسانیت چیست؟

از خصوصیات انسان اینست که با وجود داشتن مشترکاتی چون خوردن و خوابیدن و تولید مثل با حیوان، چون حیوان، همیشه محکوم شهوت و غضبش نیست بلکه می تواند و می خواهد که حاکم بر آنها باشد و هر چه نیروی عقل و فکر صحیح بیشتر بر غرائز و عواطفش حاکمیت پیدا کند انسانیتش بالاتر و بیشتر است. ممکن است علم شخص عالم تا اندازه ای به این صفتش کمک کند ولی قدرت آن را نداشته باشد ولی یک شخص عامی امکان دارد در اثر ایمان نظری قاطع این قدرت را داشته باشد و تا آنجا دنبال میل و شهوت رود که به شخصیت انسانیش ضرر نزند.

### عید واقعی:

بنا بر آنچه بیان شد عید واقعی برای انسانیت تحقق این آرزو است که برای افراد تا اندازه ای در یک اجتماع کوچکتری تحقق پیدا کرده باشد. عید واقعی «عید تحول و تکامل» است البته تحول و تکاملی که با فکر و ایده آل هم مربوط باشد. روزهای ولادت و یا پیشامدهای فردی که سر تکامل و تحول در آن نمودار نباشد تحمیلی و تشریفاتی است، زیرا اگر آن مولود انسان به معنای صحیح نباشد با توالد و تناسل با سایر حیوانات فرقی ندارد. «اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلاً» و اگر فرد شایسته و دارای مقام انسانی باشد همان تذکار مقام عالی انسانی می باشد.

همچنین عیدهای تشریفاتی و عاطفی و طبیعی عید بشریت نیست مگر آن اندازه موجب رشد و ترقی باشد یا آرمانی در بشر ایجاد کند مثل عید مشروطیت ایران و روزهای استقلال و آزادیهای ملل.

عید واقعی آنست که مرحله تکامل را در افراد محقق کند آن عید چیست؟ عیدی که بشر بتواند برای مدتی گرچه معدودی هم که شده بر شهوات و منافع شخصی

خود غالب شود و هدفش آنقدر بالا باشد که جز خدا را نخواهد و با توجه به عظمت پروردگارش برای خود آنقدر عزت نفس بخواند که اختلافاتش را با دیگران از بین ببرد و همه در کنار هم به صلح و صفا زندگی کنند.

### اعیاد اسلامی:

اسلام که دین فطرت و دین تحول و تکامل است تذکارها و جشنها از نظر اسلام

دو قسم است:

یک قسم روزهای تذکاری است که به نام ولادت شخصیت‌های بزرگ تأسیس می‌شود که یاد آن موجب توجه به شخصیت عالی انسانی و تعالیم و اخلاق و راه و روش آن شخصیت است که جنبه تذکاری دارد و همچنین جشن عید غدیر برای شیعیان، زیرا در روز عید غدیر نمونه‌ای از یک ولایت پامه پی‌ریزی شده، هم توجه به شخصیت، «ولی» و هم به سر خلافت و ولایت به حق و الهی است. جشن غدیر و تذکار آن. آنقدر مهم و مؤثر است که آرزوی چنین ولایتی و تحقق آن همیشه باید زنده باشد، جشن یا روز ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام، تذکار شخصیت و هدفها و تعالیم آنان است، پس اینگونه اعیاد که برای شخصیت‌های عالی‌قدر سنت شده فائده آن همان عوایدی است که عاید مردم می‌گردد.

قسم دوم همان تحقق تحول و تکامل مقام انسانی است که با فکرو ایده آل همراه می‌باشد که مظهر شاخص آن در اسلام یکی عید فطر است بعد از ماه مبارک رمضان، که یکی از اعیاد واقعی اسلام بلکه بشریت است در این اجتماع که بعد از اتمام ماه تشکیل می‌شود اعلام می‌دارد که انسانها و افرادی به این مرحله از انسانیت رسیده‌اند که بر شهوات و آرزوهایشان مسلط شده و از آن برای مدتی رسته و حاکم بر خود شده‌اند<sup>۱</sup> دیگر عید قربان است، که از مناسک مکمل حج است.

---

۱- در حدیث - انما جعل یوم الفطر العید لیکون للمسلمین مجتمعا "یجتمعون فیه فی حمدون الله علی ما من علیهم - روز فطر عید قرار داده شده تا اجتماعی برای مسلمانان باشد که در آنروز گرد هم آیند و خداوند را در برابر منتی که بر آنها نهاده سپاسگزاری کنند.



## حج و اعمال آن

حج: اعمال و مناسکی است که مراحل منازل عبادت خدا و راه تکمیل ایمان و اخلاق می باشد، حج با مخاطرات فراوانی همراه است و مبنایش هم همین است (که این معبد و قبله عمومی مسلمانان در آن دره گرم و سوزان و بد آب و هوا قرار دارد) اگرخانه خدا در دامنه کوه شمیران بود همه حاجی می شدند مثل زائرین اما مزاده داود. یا اگر در دامنه کوههای لبنان تأسیس می شد همه گونه مردم به آنجا روی می آوردند و هیچگونه موجب آزمایش ایمان و اخلاق و مظهر آن نمی شد.

اما مرکز و محل انجام مراسم را در بیابان پرتی برده که نه گل و سنبل دارد و نه مرکز تجارتهای (و صنعتی) است فقط جنبه خدائی دارد. همه لباسهای مختلف که عنوان شغل های مخصوص و شعارهای طبقاتی است از تن می کنند تا فاصله های لباسی بطور موقت از بین برود تا بیش از هر چیز خود را انسان و بنده خدا بنگرند. این شعور به عظمت خدا و بندگی خدا به صورت شعار، لبیک اللهم لبیک؛ لبیک داعی الله... سپاه و سفید، غنی و فقیر، حاکم و محکوم، کارگر و کارفرما همه یکسانند.

این وضع تا اندازه های آرزوی بشریت را (مبنی بر وحدت و صلح و صفا) تحقق بخشیده است عید آرزو و ایده های تخیلی نیست. حتی جمعیت هایی که می گویند مرام و مسلک ما تحقیقی است، می نگریم با عمل خیلی فرق دارد، یکی از رفقا کاخ نشین است و دیگری در معدن ها جان می کند، ولی اسلام می گوید همه رفقا و برادران در یک صف هستند. آنها که خیال می کنند دستورات اسلام ایده آلی است اشتباه می کنند تا آنجاکه ما تشخیص دهیم و قدرت عملی کردنش را داشته باشیم عملی است.

این تحقق و عملی شدن و رفع امتیازات و اختلافات است که همه طبقات از بالا و پائین به یک زمان (و در یک سطح) می گویند: *الله اکبر*. لباسهای رنگارنگ و مختلف را در می آورند و یکسان می شوند زیرا این بشر کوتاه فکر است که با لباس نو و شعار پوشش گردنش را با لباس راست نگه می دارند و خود را گم می کنند و حال آنکه او است که انسان است و لباس به او مفتخر است نه او به لباس و این از بدبختی و بیچارگی بشر است. انسانیت نه لباس است نه بدن بلکه عقل و ایمان و هدف داشتن است. چون احرام پوشیدیم بچه آدم و بنده خدا می سویم. پس از آن طواف و سعی است که گویا رمز تغییر مجوز فکر و اندیشه و عمل می باشد. تا از محور خودپرستی و مال پرستی به سوی خدا و حق پرستی برگردد

البته محور گردش چند سنگ رویهم چیده شده بیش نیست ولی رمزیت از خدا و از توحید. آنان که می‌گویند ما روشفکریم و احتیاج به پرستش خدا نداریم، خود پرست و موجود پرست می‌باشند، همینگونه مردمی که به عقیده خود از ایمان به خدا و حق مطلق رهایی یافته هوی و موجودات ضعیف و ناتوان را می‌پرستند، هیچکس نمی‌تواند از پرستش آزاد و رها باشد. همانها که از قبله خدائی و وحدت مطلق روی می‌گردانند به سوی کاخهای سیاسی جهان که مرکز استبعاد و استثمار بندگان است روی می‌آورند و چشم اعجاز و قدرت و دستگیری به آنها دارند.

چون شخص از فواصل و ممیزات لباس بیرون آمد و به گرد حق و رمز آن طواف نمود - پس از آن در روزنهم باید در بیابان عرفات خود را برساند در آنجا فاصله و ممیز دیگر که انسانها را از شناسائی حقیقت خود و دیگران دور داشته، که فاصله بنا و ساختمان است خارج می‌شود. همین که این پرده‌های امتیازات لباس و ساختمان از میان رفت و خود را طائف اراده و خواست خدا دید مراتب عرفان به خود و حقوق دیگران باید رخ نماید (عرفات!) در همه این مراتب محرکهای شهوانی و خشم و هواها باید مقید شود و به هیچ موجودی حتی جانوران و حشرات کوچک نباید تعرض نماید - چون همه اینها به خودی خود حق حیات دارند، تعرض به آنها و کشتن حیوانات استثنائی است در اینجا و در آن شرائط اگر حیوانی را کشت باید گوسفندی قربانی کند، در این مقام با تعرض به حیوانات و جانوران و محرکات حیوانی به زندگی نازل عادی خود برگشته و باید در مقامی که خود را از همه اینها رها کرده و به مقام عالی انسانی رسانده همینکه برگشت فدیة دهد «لارفت و لافسوق و لاجدال فی الحج» به حسب همین احراز شخصیت انسانی و دستورات، قریب یک میلیون نفری که برای انجام مراسم حج در آنجا جمع می‌شوند هیچ تصادمی ندارند و همه باهم زیر نظام الهی هستند حتی اتومبیلها هم تحت نظم خاصی درمی‌آیند و این تنها مربوط به مقررات راهنمایی کشور سعودی نیست.

این اجتماع حج در طواف کعبه و بیابان عرفات با این حدود و شرائط در واقع سان بشریت است. این تحقق آرزوی بشریت است. در عرفات همینکه همه حق همدیگر را شناختند و به وظائف بندگی خود عارف شدند از آنجا شب عید قربان به مشعر الحرام می‌روند،

چه نامها و عناوین دلربائی: عرفات، مشعر الحرام، محل بیداری شعور یا شعار حق پرستی و محیطی که احترام و حرمت بشری که دائم بر سر و کله هم می‌زنند و

زندگی را محیط تنازع ساخته‌اند به این علت است که شعور انسانیشان و حرمت آن از میان رفته بیدار می‌شود و همه در حیرت امن درمی‌آیند .  
پس از طی این مراتب روز قربان به آخرین مدارج حج که قربانی باشند می‌رسند .

### چرا قربانی می‌کنند؟

این قربانی دستور است به جای قربانی انسانی . گویا پس از اتمام ساختمان خانه به وسیله ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام - ابراهیم سه شب متوالی در خواب دید که باید فرزندش را قربانی کند . این آخرین مرحله است که خدا و فرمان او بر تمام عوطف انسانی تسلط پیدامی‌کند این معنی اسلام است همان اسلامی که ابراهیم برای خود و پسرش اسماعیل درخواست کرد: *ربنا واجعلنا مسلمین لک؟* تا سه شب این خواب به سراغش آمد آیا واقعا " این دستور حقیقت داشت؟ نه، جنبه امتحان داشت . به پسرش اسماعیل گفت: *انی اری فی المنام انی اذبحک* " گفت در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌نمایم . پسرش چنانکه قرآن از زبان او نقل می‌کند بی‌درنگ گفت: *یا ابت افعل ما تو امر استجدنی انشاء الله من الصابرين* . پدرجان ما موریت خود را انجام ده بخواست خدا مرا از صابرين خواهی یافت .

گویند ابراهیم چشم اسماعیل را بست . تا مبادا چشمهای پر از عاطفه پدر و پسر بهم بیفتد و دستش بلرزد . کارد به دست گرفت . . . چه مرحله‌ای از این فداکاری بالاتر است که تسلیم اراده خدا و حق مطلق شوند . مظهر کامل ایمان و فداکاری در راه ایمان همین و آخرین مرحله تسلیم است چون بدین مرحله رسید خداوند ندا در داد: " یا ابراهیم قد صدقت الروء یا " ای ابراهیم خوابت را محقق کردی ، حال به جایش گوسفندی ذبح کن و نتیجه این شد که آخرین مدارج حج تسلیم مطلق و فنا و فداکاری کامل در راه خدا و به اراده و دستور خداست . این تسلیم و فناء در صورت قربانی کردن فرزند دلبنده به دست خود و به آرامش و سکوت تجلی کرده .

آیا بالاتر و کاملتر از این می‌شود؟

اینک چند آیه از سوره حج: *ان الذین کفروا ویصدون عن سبیل الله والمسجد الحرام الذی جعلناه للناس* . . . آیه ۲۵ " آنانکه کافر شده و در راه خدا سد می‌شوند و مردم را از آن بازمی‌دارند، از مسجد الحرام بازمی‌دارند . . . راه خدا در زمین و یا آسمان یا نقطه معینی نیست، از این جهت پس از سبیل الله مسجد الحرام آمده که مظهر

مادی و محسوس راه خدا است که راه کمال و خیر بشریت است .

« واذ بؤانا الابراهيم مگان البیت . . . . » چون ابراهیم را از هرسو گرداندیم و در مکان خانه او را جای دادیم و فرمان دادیم که هیچگونه شرک بهمن نیاور و خانه مرا پاک نگهدار . . . . « واذن فی الناس بالحج یا توک رجالا . . . . » به مردم برای حج ندا درده تا پیاده و سوار بر هر مرکب لاغر و از هر دره عمیق روی می آورند . - برای روی آوردن به حج احتیاج به تبلیغ و عوامل مادی نیست ، همان جاذبه خدائی و مقام انسانی مردمی را به سوی این خانه می کشاند . می آیند برای آنکه بهره های انسانی خود را بنگرند و نام خدا را در روزهای معلوم به یاد آرند بر آنچه خداوند از حیوانات زبان بسته روزیشان کرده بخورند و به درمانده و بینوا بخوراند بخورند به نام خداوند اول باید به مقام انسانی رسید و باذکر خداوند فکر و روح را برتر آورد تاحیوانات برای انسان حلال شود و گرنه به چه حقی می تواند حیوانات بی زبان را قربانی خود کند « ثم لیقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم . . . . » سپس از آلودگی ها خود را پاک سازند و از آلودگی خود را برهاند و عهدها و نذرهای خود را انجام دهند . و به این خانه کهن طواف کنند « ذلک و من یعظم حرمت الله فهو خیر له . . . . » چنین است که هر که حرمت های الهی را معظم دارد برای او نزد پروردگار خیر است ، و حلال شده برای شما چهارپایان جز آنچه برای شما بیان شده . پس باید از پلیدی بتان و از گفتار ستمکارانه و دروغ خود را برکنار دارید - همه با اخلاص کامل به خدای رو آرید و به او شرک نیآورید . آنها که به خدا مشرک می شوند و به او تسلیم نمی گردند ، گویا از آسمان ( یا سطح عالی انسانی ) فرو افتاده - چنان دستخوش هواها می شود که مرغ او را می رباید و چنان سبک و بی ارزش می گردد که باد او را در جای دور دست و پرتگاههای ناپیدائی پرت می کند ، آری چنان انسان مشرک و منقطع از حق یا باید خورده و طعمه لاشخورها شود ، یا باید او را به جای بی نام و نشانی پرت کند .

« ذلک و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب » چنین است هر که معظم می دارد شعائرهای خدائی را این از تقوای قلوب آنان است . . . . آنگاه آیات بعد منافع شعارها را تذکر می دهد و مناسب و آداب دینی ملل را درباره گوشت حیوانات ، قربانی آنها به نام خدا تا همه خدای واحد را بپرستند و تسلیم او شوند . سپس می فرماید :

« و بشر المخبیتین » بشارت بده آنانرا که رو به خدا می آورند و چون نام خدا را می آورند قلبشان شاد می شود و به جلا درمی آید . در مقابل مشکلات خود را نمی بازند و صبر می کنند ، نماز به پا می دارند و از آنچه به آنها روزی کرده ایم انفاق می کنند . آنگاه

می‌گوید شترهای قربانی را از شعائر الهی قرار دادیم که در آنها خیر است و نام خدا را در حالی که در صف درآمده‌اند یا شترهایی که لاغر و مردنی نشده‌اند که پشمشان ریخته باشد بر آنها بخوانید و از آن بخورید و به قانعین و بینوایان بخورانید اینها را مسخرش گردانیم ، باشد که شکرگزار شوید ، وقتی که پهلوئ این قربانیا به زمین آمد آنچه پس از قربانی شدن و خوردن گوشت آنها جنبه ثابت خدائی دارد گوشت و خون آن نیست بلکه محصول آن تقوای شما است ، یک قسمت گوشتی است که به شما می‌رسد ولی قسمت دیگر جنبه ابدی دارد که جنبه خدائی ثابت می‌ماند . این خلاصه مضامین حج وشعائر و دستورات قربانی و آثار و نتایج و اسرار آنست .

چنانکه بیان شد حج و مجموع دستورات و مناسک آن تا قربانی یک مجتمع عملی و تحول تحقیقی است در وضع و فکر و اراده انسانی - پس از این تحول و الهام گرفتن از این مناسک اول وظیفه جهاد و مبارزه برای تحقق بخشیدن این صورت عالی الهی در مجامع بشری است . کار وظیفه الهی به انجام حج پایان نمی‌یابد بلکه پس از دریافت هدف و تمرین آمادگی اول وظیفه وسیع افرادی است که تسلیم حق مطلق شده‌اند . گویا از همین جهت که پس از آیات تعالیم حج و قربانی ، دستور جهاد آغاز می‌گردد : *ان الله يدافع عن الذين آمنوا* . . . تا آخر آیه ۳۱ .

خلاصه مضمون این آیات : خداوند از کسانی که ایمان آورده دفاع می‌کند (آنها که دارای ایمان به این هدفهای عالی هستند و صف خود را فشرده کرده‌اند) خداوند خیانتکاران کفرپیشه را دوست نمی‌دارد (این مؤمنین به یقین بدانند خداوند برای طرد خیانتکاران و کفرپیشگان پشتیبان مؤمنان است) به آن کسانی که مورد تهاجم و ستم واقع شده اجازه کارزار داده شد و خدا به نصرت اینها بس توانا است آنهایی که به ناحق از خانه و دیار خود رانده شده‌اند گناه آنها همین است که می‌گویند پروردگار ما خدا است . ( سپس سر عمومی نظام جنگ را بیان می‌فرماید : ) اگر نه این باشد که خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع می‌کند همه معابد و مساجدی که نام خدا در آن برده می‌شود منهدم و خراب می‌شد . خداوند بطور حتم کسانی را که او را یاری می‌کنند (هدف مقدس الهی را یاری می‌کنند) خدا بس نیرومند و تواناست (هدف نهائی مجاهدین و صفوف آنها چیست؟) آنهاست که اگر در زمین استقرار و مکانت یافتند نماز به پای می‌دارند و زکوه می‌دهند و به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند و عاقبت کارها از آن خدا است .

ملاحظه می‌فرمائید که حج از آداب احرام و مناسک آغاز می‌گردد و به قربانی پایان

می یابد، قربانی حیوانات تذکر و توجه به قربانی شدن انسان در راه خدا است، پس از حج که آمادگی برای فداکاری؛ و قربانی دادن است وظیفه و جهاد در راه خدا پیش می آید و وظیفه به همان عنوان حاجی شدن تمام می شود در هیچ ملتی چنین عیدی نیست که همماش عمل و تحقق آرمانهای انسانی باشد و به عنوان عید خوانده شود.

قربانی و فداکاری در راه خدا کاملترین مقام انسان و برترین راه برای آزمایشان - بردن مزاحمین راه حق و عدل است با این جنگ فی سبیل الله (جهاد) است که می توان جنگهای اقتصادی و مادی را آزمایش برد و در زمین حق و عدل را مستقر ساخت. پس عید قربان رمز ظهور کمال انسانی و هدف انسانی است حج با مقاصد عالی و در مرتبه عالی فداکاری و قربانی دادن در آخر سال شصت هجری و اول شصت و یک بصورت قهرمانی فوق تصور و تخیل ظاهر شد در همانسال که معاویه پس از بیست سال سلطه شوم خود مرد، معاویه پرده ضخیمی از ریا و تزویر بر نفوس مسلمانان کشید و عامه مسلمین را در حال بیخردی و دوری از تعالیم دین نگه داشت و دین خدا را با رسوم ارتجاعی جاهلیت مسخ کرده، پس از او فرزند جاهل و کفرپیشه فاسقش در چهره خلافت اسلامی درآمد. در این سال عده زیادی از مسلمانان به مکه روی آوردند تا هم اعمال حج انجام دهند و هم در آن کنگره بزرگ و اجتماع سران اسلام وظیفه خود را تشخیص دهند. در گوشه ای از میان سرپردهای که فرزند خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و وارث فکر و خون ابراهیم خلیل حسین ابن علی جای داشت، صدائی با کلمات شمرده و محکم که حاکی از قدرت و تصمیم گوینده بود طنین انداخت:

«الحمد لله، و ماشاء الله، و لاقوه الا بالله، خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه» سپاس مر خدای راست، و مشیت از آن اوست؛ و هیچ قدرتی جز به او و به وسیله او نیست. مرگ بفرزندان آدم حتمی و خط زبائی است مانند گردن بند بر گردن و سینه دوشیزه جوان. «و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف» چقدر من و اله نیاکان گذشته خود هستم؛ چون اشتیاق یعقوب به یوسف، «و خیر لی مصرع انا لاقیه» برای من قتلگامی برگزیده شده که: به ملاقات آن شتابانم. «گانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا گویا می نگرم که بندهای اعضای مرا گرگان حریص بیابانهای میان نواویس و کربلا قطعه قطعه می کنند «قیملان منی اکر اشا جونا و اجر به سفیا» شکمهای گرسنه و تهی خود را از پاره های تن من پر می کنند - (همان

گرگهای حریص و گرسنه آدم نما) «لامحیص عن یوم خط بالقلم»: از روزی که قلم تقدیر سرنوشت کرده چاره‌ای نیست، «رضا الله رضا اهل البیت» خشنودی ما اهل بیت همان خشنودی خداوند است «نصیر علی بلائه ویوفینا اجر الصابین»: با گرفتاریها و امتحانات خدائی صبر می‌کنم او به ما پاداش کامل صابین را خواهد داد «لن نشذ عن رسول اله (ص) لحمته بل هی مجموعه له فی حظیره القدس» تار بود پیمبر خدا از او جدا و دور نخواهد ماند، تار بود و رشته‌های پراکنده پیمبر جمع آوری شده و در پیشگاه قدس الهی همه پیوسته و جمع خواهد شد «تقریبه عینه وینجزلهم وعده» چشمان پیمبر به آنها روشن و وعده‌های او برای آنها منجز می‌شود، «الا ومن كان فینا باذلا مهجته موطنا» علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصیحا» انشاء الله ..

هشیار باشید: هر آنکس که در میان ما و در راه ما و مقصد ما خون دل خود را رایگان بخشد، و برای ملاقات خداوند توطین نفس می‌نماید با ما کوچ کند چه من همین بامدادان کوچ خواهم کرد انشاء الله این خطابه و اعلامیه از وارث کعبه و بنیانگذار آن در شب هشتم ذیحجه اعلام تصمیم، اعلام سر واقعی حج، اعلام هدف نهائی و تحقق آن بود، همان سری است که قرآن پس از آیات حج اعلام نموده. در این زیبایی مرگ را در راه خدا بیان فرموده و نهایت آنرا که حیات ابدی در پیشگاه قدس الهی است نشان داده، و تا پاره پاره شدن بدنها و پیکر خود و پارانیش را با دندان و چنگال گرگان گرسنه پیش-بینی فرموده و تسلیم کامل خود را به خواست و رضایت او بیان داشته و در پایان تنها کسانی را به همزاهمی و همقدمی خود دعوت کرده که یکسره ملاقات خدا را جویند و در این راه آخرین قطره خون قلب خود را با شوق و رضایت بخشند یعنی هوا و دنیا و فتح و پیروزی دنیوی در میان نیست در میان آنها حجاج فقط اندکی به این حقیقت توجه کردند و سرالاسرار حج را درک کردند باقی مسلمانان پیرامون کعبه درک نکردند که حج مقدمه و تعلیم برای تحقق بخشیدن و توسعه دادن آن به همه مجتمعات بشری است بعضی هم از روی نادانی و یا دسیسه عوامل ابنی امیه معترض بودند که چرا حسین ابن علی در ایام حج آن را ترک کرد و حج را بدل به عمره مفرده نمود، آیا رساتر و گویاتر از این هدف حج را از پرورش یافته دامن وحی و کعبه میتوان بیان کرد: که وقتی وظیفه ایجاب کرد باید بمقصد حج پرداخت نه به ظاهر آن، و باید بدل قربانی‌های در میان کوههای منی را به قربانی واقعی و مردان فداکار که همان قربانی اصیل اسماعیل ذبیح است تبدیل نمود، نه، بلکه این قربانیها بدل و عوض آنست، ولی حجاج آنروز مانند همیشه به طواهر خشنودند و همان را وظیفه و تکلیف نهائی می‌پندارند.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



بسم الله الرحمن الرحيم

در جای خود مسلم و محرز شده است که بقاء و ابدیت آئین مقدس اسلام و همقدمی و مراقبت داشتن آن بر همه شئون حیاتی که پیوسته در حال تغییر است وابسته به اصل اجتهاد می باشد، به حسب همین اصل است که طبقه مخصوصی در اجتماع مسلمانان به عنوان روحانی و مجتهد پدید می آیند، اساس و منشاء روحانیت در اسلام تنها مبتنی بر همین اصل است.

اکنون باید بنگریم که انجام این وظیفه خطیر، که اجتهاد در دین و مراقبت بر حوادث، و زنده و فعال نگاه داشتن آئین است، به چه صورتی اصلح و به مقصود و نظر شارع نزدیکتر است: ۱- تمرکز مطلق در فتوی و امور اداری دین در یک یا چند فرد و مرکز. ۲- نبودن هیچگونه مرکزی به هر صورت که باشد. ۳- تمرکز در هیئت اجتماع و شورا. توجه به تمرکز مرجعیت در فرد یا افرادی از قرن اخیر هجری که نظریه وجوب تقلید اعلم پیش آمده شروع شده، در نتیجه این نظر و فتوی، مرجعیت در یک یا چند مرکز محدود متمرکز گشت و تقریباً "حق نظر دادن و رأی از دیگر دانشمندان دینی و فقهاء با همه شایستگی که دارند درباره حوادث و تکالیف عملاً" سلب شد.

۱- باید این مطلب آشکار شود که چه دلیل قاطعی از نصوص شرعی و صراحت حکم عقل برای وجوب تقلید از اعلم وجود دارد؟ عرف هم جز در موارد استثنائی و ضروری درباره امور تخصصی به متخصص تر رجوع نمی کند. به فرض آنکه دلیل عقلی و عرفی در میان باشد جز اعلم نسبی را نمی رساند. اما وجود اعلم در تمام مسائل و فروع دین

در هر زمان و عصری محال است، اگر چنین فردی هم یافت شود شناختن او برای همه‌اگر محال نباشد بس دشوار می‌باشد، آیا شریعت سهله سمحه چنین تکلیفی را در هر زمان برعهده مکلفین و پیروان خود می‌گذارد؟

۲- سیره گذشته از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا دوره ائمه طاهرین و پس از آن براین بوده که اصحاب آنها که فقیه و راوی حدیث بودند به اطراف می‌رفتند و اجازه نظر و فتوی به آنها داده می‌شد چنانکه رسول اکرم با همین اجازه بعضی از اصحاب عالیقدر خود را به یمن و اطراف جزیره می‌فرستاد، سیره ائمه معصومین هم براین بوده تا آنجا که حضرت صادق علیه السلام به ابان بن تغلب می‌فرمود:

در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده!

۳- آیه ۱۲۳ سوره توبه معروف به آیه نفر، که مبدا اصلی تشریح و فرض اجتهاد و تفقه است ظاهر بلکه صریح در عدم تمرکز می‌باشد.<sup>۱</sup>

۴- احتیاجات و موضوعات تکلیفی و وضع هر کشور و ناحیه و طبقه و صنفی باهم فرق دارد، شهریه‌ها و هر طبقه‌ای از آنها مبتلای به تکالیفی هستند که ایلات و عشایر و دهاتیها به آن مبتلا نیستند بخصوص با گسترش اسلام و مذهب حقه امامیه در کشورهای که از جهت وضع زندگی و مظاهر تمدن غربی مختلفند - پس چنانکه در آیه شریفه نیز اشاره شده «فرقه» می‌باید فقیه و مجتهد و مرجع هر فرقه و طبقه متناسب با همانها باشد تا با مسائل و موضوعات (یا به تعبیر حدیث معروف: (حوادث واقعه) بیشتر شنا باشد. زیرا اگرچه از جهت کلی احکام در همه جا و هر زمان یکسان است اما ضرورت و

---

۱- «و ماکان المؤمنون لینفروا کافه فلولانفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقوها فی الدین و لیندروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون»:

ترجمه: نشاید که مؤمنین همه کوچ کنند، پس چرا از هر فرقه‌ای طائفه‌ای کوچ نکنند تا در دین تفقه و بررسی نمایند و چون به سوی قوم خود بازگشتند آنها را بیم دهند. باشد که اندیشه ناک شوند.

از این آیه چنین فهمیده می‌شود که از هر دسته و طبقه‌ای که امتیازات خاصی دارند «فرقه» گروهی متحرک «طائفه» باید کوچ کنند و در آئین، بررسی و اجتهاد کنند تا چون در میان مردم بازگشتند باید آنها را آگاه کند و بیم دهند. از این راه است که حس مسوولیت و تکلیف را در مردم بیدار کرد و آنها را از نافرمانی برحذر داشت.

عناوین ثانویه و انطباق با موضوعات از عهده عامه مردم که گرفتار زندگی هستند چه بسا خارج می‌باشد، از اینرو بیشتر سوئال مردم از مسائل مورد ابتلاء با توجه و نظر در موضوعات است، چنانکه موضوع سفته و اوراق بهادار، الکل صنعتی، بیمه‌های اجتماعی، شرکتها، هریک در تحت عناوینی مانند: حرمت ربا؛ نجاست، سکر مایع، مالکیت یا عدم مالکیت عنوان قرار می‌گیرد ولی چنانکه در رسائل عملیه مطرح می‌شود معمولاً "نظر فقیه را در موضوعات هم سوئال می‌کنند و عدم توجه به جواب قطعی موجب توقف و تحیر مردم در این‌گونه مسائل و توقف در عمل بدین و در نتیجه موجب عقب‌نشینی احکام و بیرون رفتن آن از محیط زندگی عمومی می‌گردد.

۵- تمرکز مرجعیت در فتوی، اکنون ملازم با تمرکز اداره و اخذ و رد و جوده شده در نتیجه مسوولیتی سنگین از جهت خدا و خلق بر شانه مرجع آن هم در دوره ضعف قوا و پیری می‌گذارد و او را از وظائف تخصصی باز می‌دارد و به نام معاونت و کمک به شریعت اشخاصی پیرامون او را می‌گیرند که بسا ناصالحند و هرچه بیشتر از وضع زمان و گرفتاریهای مسلمانان در حجاب می‌ماند و رشته پیوند دینی مردم با او جز با واسطه بریده می‌شود، و گاهی (چنانکه مشهود شده) بصورت استبداد دینی در می‌آید، از اینرو روحانیت که اساس پیوند با مردم است رونق خود را از دست می‌دهد، و چه بسا اعمال سیاستهای خائنانه به هر وسیله است در پیرامون او نفوذ می‌کنند و او را از نظر مصالح عامه و حوادث روز غافل نگه می‌دارند، و با توجهی که اینگونه سیاست‌های خارجی و داخلی به هر مرکز قدرتی دارند ممکن است با دسائسی موجب لغزش و اشتباه مرجع گردند که قهراً موجب لغزش مردم در دین و وسیله تبلیغات معاندین خواهد شد.

بنا بر آنچه گفته شد تمرکز نه به مصلحت دین و نه جامعه مسلمین است. صورت دوم که عدم مرکزیت به هر صورت باشد نیز (با این همه وسائل ارتباط) صلاح نیست زیرا اختلاف سلیقه و محیط و جواب مراجعین موجب تحیر و پراکندگی مسلمانان و عدم تفاهم و تعاون رهبران می‌شود، چه بسا حوادثی برای مجتمع اسلامی پیش می‌آید که تا وقت نگذشته باید همه مراجع دینی تصمیم قاطعی بگیرند، و با دوری و ناهماهنگی و عدم تفاهم اخذ چنین تصمیم دشوار است.

با توجه به آنچه گفته شد تمرکز در هیئت و اجتماع، اصلح و اتقن و نزدیکتر به نظر شارع است؛ که هرچندی یکبار، مسائل و حوادث واقعه مورد شعور علماء و فقهاء شهرستانها و اطراف قرار گیرد و پس از استخراج رأی از این شورا، نتیجه و تکلیف اعلام

گردد.

پس از شروع زمان غیبت کبرا، شور در فتوای مسائل بصورت بحث و طرح فقیه با علما و شاگردان محضر خود عمل می‌شده و بنابراین مطلب تازه‌ای نیست تنها این شور یا تبادل نظر با مجتهدین بزرگ که در هر ناحیه و بلدی بسر می‌برند، می‌بایستی تکمیل گردد

این مطلب منافی زعامت و مرجعیت یک فرد صالح مقتدرتر از دیگران نیز نیست بلکه از لحاظ اجتماعی بیشتر به صلاح بوده و تمرکز و وحدت فکری بهتری فراهم می‌نماید. دستور شور در جمله «امرهم شوری بینهم» که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود در حوادث و تصمیمات به آن عمل می‌نمود، آیا جز درباره امور تکلیفی و وظائف است. از آیه «سوره نساء» که می‌فرماید: «اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذا عوا به و لوردوه الی الرسول و اولی الامر منسهم لعلمه الذین یتنبطونه منسهم» با نظر به عدم تخصیص به موارد نزول و تعمیم مطالب قرآن حکیم، برای همیشه و برای هر پیش-آمدی نباید چنین استنباط نمائیم که هر مسئله وحادثه که تکلیفی پیش می‌آورد و هر تکلیفی که منشاء امن و خوف است باید به هیئت اولی الامر و اهل استنباط رجوع شود که پس از ائمه طاهرین همان مجتهدین عالیقدرند؟ ممکنست القاء شبهه شود که شور مجتهدین و فقهاء بجائی نمی‌رسد زیرا اگر شور در فروع مستنبطه باشد، آن فروع نتیجه اصول است و اگر در اصول و کلیات باشد؛ حل اختلاف و توافق در اصول، زمان طولانی و بحثهای مفصل لازم دارد، بنابراین شور به نتیجه نخواهد رسید. جواب آنست که همه مسائل فقهی مستنبط از اصول نیست بلکه بیشتر آن استنباط از آیات و روایات و نظریات فقهی گذشته است که گاهی بصورت اجماع درمی‌آید. بنابراین ممکن است مجتهدی به روایتی برخوردده و یا از آن مطلبی استنباط نموده باشد که دیگری آنرا استنباط نمی‌نماید ولی بعد از آن به وسیله شور و بحث هردو نظرشان موافق شود. به علاوه هر کسی دارای ذوق و فطریات مخصوصی است که بعضی از مطالب نظری را غیر از دیگری کسب می‌نماید و چون آئین مقدس اسلام در هر عمل و رابطه‌ای به همه شئون حیاتی نظر داد، لذا مجتهد تنها با توجه به مبانی محدود و اصول معین نمی‌تواند جواب مسائل مطروحه را بدهد بلکه بناچار می‌بایستی مقاصد شرع و مصالح و تشخیص عناوین ثانوی را نیز در نظر گیرد که اینها بیشتر وابستگی به ذوقیات و نظریات خاص فرد دارد به این جهت ممکن است مجتهدی در بعضی مسائل قوی‌تر از مجتهد اعلم از او بوده و رأیش صائب‌تر است.

ممکن است مجتهدی سروکارش با مسائل روز و موضوعات بیشتر باشد و موضوعات را بهتر از دیگری تشخیص بدهد، چنانکه می‌دانیم تشخیص موضوعات در رأی و نظر نسبت به مسائل جزئی بسیار مؤثر می‌باشد.

دانستن تاریخ و شأن نزول آیات و فهم لغات و تاریخ صدور احادیث و اینکه آیا در این بیان امام محدود یا آزاد بوده و سوءال‌کننده چه نظری داشته و آیا این حکم و بیان تنها برای سائل مخصوصی بوده و یا حکم کلی است در استنباط بسی مؤثر است و از نظر یک فرد احاطه به همه جهات مذکوره بسیار مشکل می‌باشد.

بنا بر آنچه بیان شد پیشنهاد می‌شود که شورای فتوایی به ریاست یکی از علماء بزرگ و مورد قبول عامه در یکی از مراکز علمی تشکیل شود و همراه یا چند ماه یکبار مسائل روز یا به اصطلاح روایت «حوادث واقعه» در شورای مزبور مطرح گردد و از مجتهدین اطراف و شهرستانها دعوت شود تا نظر خود را با دلائلی که دارند ابراز دارند و ضمناً این مسائل را در حوزه علمی خود ضمن درس برای طلاب به بحث گذارند سپس نتیجه آراء اعلام گردد. این عمل موافق نقلی است که از حضرت صادق علیه‌السلام گردیده که هر سال در منی شاگردان خود را جمع و مسائلی را طرح می‌فرمودند.

و پیشنهاد می‌شود: بنا بر آنچه از کلمه: انذار و حذر، آیه شریفه و روش قرآن و احادیث استنباط می‌شود، بیان هر حکمی همراه نتایج و آثار آن (ولو بطور اجمال) باشد تا در نفوس بیشتر و بهتر جای گیرد و قلوب خاضع شود و وظائف و تکالیف آسان انجام یابد لعلمهم یحذرون.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

---

## خلاصه‌ای از کتاب حکومت از نظر اسلام (تنبیه‌الامة و تنزیه المله)

---

مقدمه ناشر

بسم الله و له الحمد والصلوة علی نبیه و اولیائه

خلاصه‌ای از کتاب «تنبیه‌الامة و تنزیه المله» در اساس و اصول مشروطیت یا بصورت کلی: «حکومت از نظر اسلام» تألیف حضرت آیت‌الله العظمی علامه و محقق عالیقدر اسلام مرحوم شیخ محمد حسن نائینی رضوان الله علیه.

این کتاب در تاریخ ربیع الاول ۱۳۲۷ هجری قمری (۵۸ سال پیش) تألیف شده؛ تألیف کتاب در همان زمانی بود که محمد علی‌شاه قاجار همه قوای نظامی و غیر-نظامی خود را برای درهم کوبیدن آزادی خواهان و مشروطه طلبان و از میان بردن فرمان مشروطیت - که سه سال پیش از آن در سال ۱۳۲۴ قمری به دست مظفرالدین شاه به امضاء رسید - تجهیز کرده بود، و جمعی از مراجع بزرگ نجف، که در رأس آنان آیات عظام مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی بودند؛ با دادن فتوی و دستورات پیاپی به سران انقلاب و علمای تهران و شهرستانها به کمک مشروطه خواهان برخاستند. قوای استبداد که از هر سو وضع خود را در معرض خطر می‌دید، بیش از تجهیز قوای نظامی و دسائس سیاسی خود تا به وسیله عده‌ای از علماء - که یا از عمال خودشان بودند و یا ساده لوح - به ایجاد شبهات و شکوک و تفرقه افکنی در صفوف روحانیون پرداخت، مسلم این خطری بس بزرگ بود که عموم مردم بخصوص مجاهدان را که مسلمانان معتقد بودند. از ادامه مقاومت و به ثمر رسانیدن مجاهدات بازمی‌داشت. این کتاب در چنین وضع و موقعیت حساس تاریخی در ایران بلکه در همه کشورهای اسلامی، با اسناد محکم قرآن و حدیث و مبانی فقهی، شرح می‌دهد تا هم اذهان عامه مردم را روشن و مقصود از مشروطیت را بیان کند و هم بر اساس دلائل متقن فقهی؛ حجتی برای همه فقها و

روحانیون که در حال تردید یا مخالفت با جنبش بودند - باشد .  
با توجه به وضع زمان و شبهات و تبلیغاتی که علیه مشروطیت و مشروطه‌خواهی به‌وسیله عمال استبداد به‌کار می‌رفت ، معلوم می‌شود که تأثیر این کتاب در پیشرفت مقاصد حقه پیشوایان مشروطیت و تقویت نیروی مجاهدان چه اندازه موثر بوده است درحقیقت ، این کتاب ، نه تنها برای مشروطیت و حکومت ملی سند محکمی است ، بلکه بطور کلی اساس ونحوه حکومت را از نظر اسلام عموماً - و شیعه خصوصاً - روشن می‌دارد بخصوص که مؤلف عالیقدر آن از بزرگترین مراجع شیعه در اوایل این قرن (۱۴ هـ.ق) بوده چنانکه بیشتر مراجع اخیر شیعه در نجف و قم و دیگر شهرستانها ، یا از شاگردان ایشان بوده ، یا از تحقیقات دقیق علمی معظم له استفاده کرده‌اند و چون داور مرجع بزرگ شیعه در زمان خود ، مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی آن را امضاء کرده‌اند ؛ سند محکمی درباره چگونگی مشروطیت یا (حکومت) در منطق امامیه می‌باشد .

با آنکه این کتاب بلافاصله بعد از تصنیف و در آغاز قیام برای حکومت مشروطه دوبار به چاپ رسیده کمیاب و از دسترس عموم خارج گشته ، تا آنکه در تیرماه ۱۳۳۴ خورشیدی (ذیقعه ۷۴) با تصحیح و توضیح و مقدمه و تلخیص در پاورقی (مقاله حاضر) به قلم علامه مجاهد حضرت آیت‌الله سید محمود طالقانی منتشر شد ، و چون مورد توجه عموم بخصوص علمای دینی و طبقه تحصیلکرده قرار گرفت برای بار سوم نیز به زودی نسخ آن کمیاب گردید تا اینکه در سال‌های اخیر به‌ضمیمه همان مقدمه و تصحیح‌ها و توضیح و تلخیص‌ها به چاپ چهارم رسید .

با آنکه متن کتاب به فارسی است ولی چون به قلم یکی از مراجع عالیقدر شیعه در بیش از نیم قرن گذشته است و اصطلاحات خاص علمی بکار برده شده و نیز مفصل می‌باشد و با اشتیاقی که عموم مردم مسلمان این کشور ، برای دریافت مطالب و نظریات مندرجه در کتاب را دارند ، فهم آن برای همه مشکل بود ، و چون تلخیص‌ها و توضیح‌ها در جای‌جای کتاب پراکنده است ، مستقلاً اقدام به چاپ همان خلاصه‌ها گردید تا عموم علاقمندان اجمالاً مطالب آنرا دریابند و چون متن کتاب در دسترس می‌باشد خواستاران می‌توانند بدان مراجعه کنند .

کتاب مشتمل بر دیباچه و مقدمه و پنج فصل و یک خاتمه است مصنف بزرگوار در دیباچه وضع اروپائیان را پیش از جنگ‌های صلیبی و آشنائی نزدیک با سرزمین‌های اسلامی



و تحول ناگهانی آنها را پس از آشناسدن با اصول تمدن و سیاست اسلامی و تحول و پیشرفتی که برای آنان پیش آمده، در نظر گرفته، آنگاه وضع مسلمانان را با آنان مقایسه کرده چنین نتیجه می‌گیرد که به اعتراف خود اروپائیان علت و ریشه پیشرفتشان، آشنائی و حس استنباط و بکاربردن اصول تمدن و تعیین حقوق و حدودی است که در اسلام بوده است، و علت عقب ماندگی و سیرقهقرائی مسلمانان مسبب گرفتارشدن و اسیرشدن آنان به دست طاغیان و مستبدان و معرضان از کتاب خدا و سنت رسول است، آنگاه آن مرجع بزرگ به مسلمانان گوشزد می‌کند و فرمان می‌دهد که: اکنون که حرکت و هشیازی برای آنان پیش آمده و عمر جباران و بندگی کردن برای آنان رو به پایان است، باید به خوبی به حقوق مشروعه خود پی ببرند و همدست و همدل، زنجیرهای اسارت را پاره کنند و از ایثارجان و مال در راه رسیدن به این مقصد مقدس دریغ ندارند و به پیروی از سرور شهیدان تن به ذلت ندهند و با فتاوی مراجع شیعه (در نجف) و مراجع اهل سنت (در اسلامبول) باید بدانند که دامان اسلام از امضاء و تأیید حکومت‌های خودسر و جبار میرا می‌باشد و تظاهر اینان به دین و اسلام انسان که فرعون درباره موسی به مصریان می‌گفت: «خاف ان یبدل دینکم» (می‌ترسم دین شما را تغییر دهد) - جز - فریب کاری نشناسند. این مرجع بزرگ در پایان دیباچه می‌گوید: چون سکوت از چنین زندقه و الحاد، بازی کردن با دین مبین، و یاری نکردن شریعت، خلاف تکلیف بلکه کمک به ظلم است، در مقام اداء تکلیف برآمده تا ضروری بودن مخالفت با این کفر و الحاد را آشکارا گردانم.

آنچه به نام خلاصه و توضیح دیباچه یا فصل‌های پنجگانه و خاتمه گفته می‌شود (با حذف سندهای قرآنی و روایات و شرح آنها) و پاورقی‌های ضمیمه شده و آنچه در میان برانتز آمده، فقط توضیح شارح می‌باشد.

«طالقانی و زمانه ما»

ناشر

## خلاصه و توضیحی از مقدمه کتاب :

- ۱- بدیهی است که نظام اجتماع وابسته به حکومت است و آن حکومتی می‌تواند حافظ حقوق و شعور باشد که قیام به افکار و معتقدات عمومی داشته باشد و الا نتیجه تجزیه قوی و اضمحلال است، و معنای حفظ بیضه اسلام - یعنی حدود و حقوق اجتماعی که مانند باروئیسیت برای حفظ حقوق و منافع افراد - همین است و علماء دین آنرا از مهمترین واجبات می‌شمارند.
- ۲- حکومتی که متکی به نوع باشد دارای دو وظیفه اساسی است: اول - حفظ نظامات داخل و هر طبقه و فردی را در حدود خود نگاهداشتن و هر ذی‌حقی را به حق خود رساندن است. دوم، حفظ از مداخله بیگانگان و تحدید مطامع آنان از راه قوای دفاعی و طرق سیاسی، به این جهت پادشاهان صالح پیوسته از نظرهای علمی و قانونی علماء و دانشمندان از قدیم استفاده می‌نمودند، شریعت مقدس اسلام با قوانین و حدود دقیق الهی نواقص را تکمیل و وظایف را مبین کرده است.
- ۳- روی همین میزان سلطنت (به معنای عمومی حکومت) به دو نوع تقسیم می‌شود اول تملکیه: این نوع سلطنت مقید به مقررات و حدود نیست روی رأی شخص و هواهای نفسانی حکومت می‌نماید، یعنی نخست در داخل نفس خود مستبد است و مصلحت فرد و نوع - یا عقل و عواطف شریف - محکوم هوس و شهوت است، آنگاه نسبت به ملت و کشور مستبد می‌باشد، مردم را با اموال و نوامیسانشان ملک شخصی خود می‌پندارد و سراسر شعور دینی و اجتماعی و اخلاقی را قربانی خود می‌نماید (اینگونه مردم را قرآن کریم در آیه ۲۵۴ سوره بقره اینطور تعریف می‌نماید: کسی از مردمست که سخنان جالب او مردم را می‌فریبد با آنکه شخصی لجوج، و خصم مردم است چون از این راه زمام کار را به دست گرفت می‌کوشد در زمین هر نوع فساد ظاهر سازد با آنکه خداوند فساد را دوست

نمی‌دارد. چون به این شخص گفته شود خدا و نظر خدا را ملاحظه داشته باش و بپرهیز، بر سرکشی و طغیانش افزوده می‌شود. نوع دوم سلطنت ولایتیه، این مقابل اول است که فقط حافظ حقوق و حدود است و جز ولایت در امور و اجراء قوانین امتیازی ندارد و برای مردم است. (درجه عالی این نوع حکومت فداکاری و قربانی شدن درباره اجراء قوانین و مصالح نوع است، چنانکه قرآن کریم بعد از تشریح شخصیت خطرناک مستبد و بدست آوردن قدرت و نتیجه شوم این حکومت در آیه بعد مقابل آنرا با دو جمله جامع و کامل بیان می‌فرماید: بعضی دیگر از مردم جان و سرمایه نفسی را می‌فروشند برای اجراء حق و بدست آوردن موارد رضایت خداوند، و خداوند بسیار مهربان است به بندگان گویا اشاره است به اینکه اینها سایه رحمت و رأفت حقند، اگر مردم خود را برای پذیرش مستعد نمایند).

۴- این دو قسم سلطنت به حسب حقیقت و آثار از هم جدا می‌باشد چه اول مبتنی بر قهر و غلبه و استیلاء و قربانی نمودن دیگران برای شهوات فرد است، و دوم، مبتنی بر ولایت بر امور و امانت داری نوعی است و تصرفاتش محدود می‌باشد. چه اصل سلطنت به حق باشد یا به غصب، و چون وظیفه امانت داری دارد با اندک انحراف، تمام ملت حق مؤاخذه دارند از این جهت این نوع سلطنت را محدوده و مسوئله می‌گویند، با آنکه طبع عمومی بشر سرکشی و استبداد است، آیا وسیله برای پیدایش چنین سلطنت هست؟ بهترین وسیله همان است که شخص والی و سلطان دارای عصمت نفسانی باشد که فقط اراده خداوند بر او حکومت نماید. با قطع نظر از این، گاهی ممکن است مردمان عادل یافت شوند، ولی این دو، عمومیت ندارد و از اختیار عموم هم خارج است، آنچه در اختیار و موجب تکلیف است و می‌تواند سایه‌ای از آن حقیقت باشد، متوقف بر دو اصل است. اول - تعیین حدود و وظایف اصلی و طبقات دیگر که خروج از آن حدود و وظایف موجب انعزال هر یک از متصدیان باشد نظیر باب امانت در فقه که با اندک خیانت، امین، خود به خود معزول است، و برای مشروعیت این حدود و وظائف عدم مخالفت با شرع کافیست.

دوم - گماشتن هیئت نظاره و مسدده (به کسر دال) یعنی انتخاب مردمی از عقلاء و صلحاء که به امور سیاسی و بین المللی آشنا باشند. تا نظارت در جریان داشته باشند و مانع تجاوز از حدود شوند، اینها دماغ متفکر کشورند و مجلس، محل آنان می‌باشد، دولت مسوول آنان و آنان مسوول ملت می‌باشند، مشروعیت انتخاب و اعمال این هیئت به حسب

اصول اهل سنت و جماعت که اهل حل و عقد را اولوالامر می‌دانند به وسیله نفسرانتخاب است، و اما بنا بر اصول ما امامیه که اینگونه امور را از وظائف نواب امام می‌دانیم، به این است که یا مجتهدین در میان انتخاب شدگان باشند یا مجاز از طرف مجتهدین باشند، دو اصل مقدس حریت - یعنی آزادی از اراده فرد و مساوات - یعنی مشارکت همه مردم در حقوق، به وسیله این اساس محقق می‌شود و حق مراقبت و مسوولیت متصدیان از فروع این دو اصل است و پیشرفت محیرالعقول اسلام در صدر اول به وسیله اجراء همین مسوولیت و مراقبت بود که در زمان استیلاء بنی‌امیه مسلمانان از هر دو منحرف شدند.

- ۵- در کلام مجید الهی و سخنان ائمه تن دادن به اراده شخص، عبودیت شمرده شده - و مبارزه انبیاء برای آزادی بشر از عبودیت غیر خدا بوده - این عبودیت دو قسم است: یکی عبودیت در برابر سلاطین و دیگر در برابر سران ادیان. در اینجا مؤلف بزرگوار شواهدی از قرآن و سخنان اولیاء برای بیان این دو نوع عبودیت آورده است.
- ۶- در صدر اسلام چنانکه مراقبت اجراء می‌شد و رقیت و عبودیت در میان نبود، اصل مساوات ملت با والی هم با دقت و صریح اجراء می‌شد - شواهدی از سیره مقدسه پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین در اینجا ذکر شده است.
- ۷- قیام علماء حقیقی دین و مسلمانان غیور برای پیروی از کتاب و سنت واحیاء حدود و قوانین مقدس اسلام است، ولی شعبه استبداد دینی برای حفظ استبداد سیاسی این حقیقت را به صورت دیگر جلوه می‌دهد و حق را لباس باطل می‌پوشانند: مثلاً "می‌گویند موجب تجری فساق و بی‌حجابی و تهتک زنان می‌شود، (با آنکه اگر آنطور که منظور علماء بود مشروطیت اجراء می‌شد مانع این فسادها می‌گردید، این فسادها را مستبدین در پشت سنگر قانون ترویج نمودند) و اینها حریت را به‌اینگونه چیزها، مساوات را به تساوی تمام افراد بالغ و نابالغ و کافر و مسلمان تفسیر می‌نمایند با آنکه اینها ارتباطی به اصل حریت و اساس مشروطیت ندارد.

## خلاصه و توضیح فصل اول

### در این فصل دو مطلب بیان شده:

۱- تأسیس حکومت و سلطنت در تاریخ بشریت - چه به وسیله پیمبران و سران ادیان باشد یا به وسیله عقلاء و دانشمندان - (یا در سیر تکاملی انسان پدید آمده باشد) بر اساس مراقبت و ولایت و محدود بوده است، سلطان و حاکم به آن اندازه حق تصرف در امور دارد که امین، در امانت و متولی، در عین موقوفه دارد، که باید حافظ و نگهبان باشد و هر حقی را به صاحب حق برساند، به این جهت سلطان به حق در زبان بزرگان اسلام، ولی و راعی (و خلیفه) نامیده شده و ما امامیه معتقدیم که باید از جانب مالک حقیقی و ولی بالذات معرفی و نصب شود، چون اساس حکومت در تاریخ جهان از نظر ادیان بر تنظیم و ولایت است، اگر حاکم و والی تغییر وضع داد و به جای آنکه شیان مهربان و سگ پاسان باشد گرگ خونخوار شد همه مردم و ملل بهر دین و آئینی باشند تا ممکن است سکوت و اهمال را جائز نمی شمارند، چون استبداد، شرف و قومیت و ثروت و حیات ملی را به پرتگاه سقوط می برد، به این جهت از اخبار و آیات قرآن و تتبع تاریخ می توان استفاده نمود که همان حکومت های ظالم و مستبد هم از جهتی بر اساس مشورت و محدودیت بوده مانند: دستگاه فراعنه مصر یا ملکه سبا.

۲- این محدودیت در عموم شرایع و ملل وابسته به قدرت ملت و حدود قوانین است، و در اسلام این محدودیت بیش از دیگر شرایع است، چون به حسب عقیده ما امامیه علاوه بر آنکه حاکم باید در مرز مقررات و احکام واضح اسلام حرکت کند، باید در حصار عصمت معنوی نیز باشد و اما به حسب مبنای اهل سنت که نصب الهی و عصمت را شرط نمی دانند باید از کتاب و سنت و سیره نبویه تجاوز ننماید، پس قطع نظر از آنکه شخص متصدی از نظر دین اهلیت داشته باشد، یا نداشته باشد محدودیت و مقاومت در

برابر استبداد و خودسری مورد اتفاق مسلمین می باشد .

## خلاصه فصل دوم

در اثبات وجوب محدود نمودن سلطنت است بقدر امکان گرچه اصل آن غصب و غیر مشروع باشد ، و برای اثبات این مطلب سه اصل فقهی تذکر داده شده :

۱- نهی از منکر به مراتب و در تمام موارد واجب است و اگر در مرتبه و موردی ممکن نبود موجب سقوط از موارد دیگر نخواهد بود و اگر کسی چندین منکر مرتکب شد نهی از هر یک تکلیف جداگانه است .

۲- ما شیعه معتقدیم که مجتهد جامع الشرایط از امام علیه السلام نیابت دارد ، قدر مسلم این نیابت در امور حسبیه است (مانند ولایت بر صفار و مجانین و تصرف در اموال بی صاحب و اوقاف مجهول التولیه و صرف آن در موارد خود و از این قبیل) و چون حفظ نظم و حقوق عمومی از اکمل و اوضح موارد امور حسبیه است پس نیابت علماء در این موارد مسلم و وجوب اقامه این وظایف حتمی است .

۳- در باب ولایت بر امور مانند اوقاف عامه و خاصه مسلم است اگر غاصبی مثلاً " موقوفه‌ای را تصرف عدوانی نمود و نمی توان موقوفه را از دست او گرفت این عدم تمکن موجب سقوط وظیفه تحدید در تصرف نمی شود و اگر تحدید در تصرف تمام منافع موقوفه تمکن نداشته باشد موجب سقوط تکلیف در بعضی نمی گردد .

پس از آنکه این سه مطلب ثابت و مبین گردید ، باید متوجه بود که سلطنت غیر محدود ، هم غصب حق خدای تعالی می باشد - چون حکم و اراده مطلق از آن حق و هم غصب مقام امامت است - و هم غصب حقوق و نفوس و اموال مسلمانان . ولی تحدید به وسیله قانون در حد امکان تحدید غصب حق خدا و خلق است ، گرچه غصب مقام امام باقی است ، پس تحدید و تحویل قدرت و اراده مطلق به وسیله قانون و مردمان منتخب جلوگیری از غصب و ظلم بیشتر است نه آنکه محدودیت و مشروطیت برداشتن یک نوع قدرت و تأسیس نوع دیگر باشد - تا ایجاد شبهه کنند که ظلم و غصبی که هست برای ما مورد مواخذه نیست ولی آنچه تأسیس می کنیم مورد مسوئلیت است - و مانند تحدید غاصب وقف است از حیث و میل در صورت عدم قدرت بر برداشتن او ، و اعمال غاصب در صورت نظارت و تحدید

به وسیله اذن می تواند مشروع شود، به خلاف نبودن نظارت که هم غصب مقام است و هم مشروع نبودن تصرف و همچنین تصرف مطلق و غیر محدود مانند نجاست است که محل آن پاک نمی شود مگر آنکه عین، ازاله شود و تصرف و قدرت محدود مانند متنجس شدن محل است که قابل تطهیر می باشد، و بدون تردید جلوگیری از تعدی و ظلم نسبت به اموال و نفوس و حقوق مسلمانان از موارد نهی از منکر است (بلکه استبداد لجنزار متعفن است که همه منکرات و فحشاء از آن تولید می شود و بدون خشک نمودن این ام الفساد نهی از منکر در موارد طبقات و اشخاص یا بی اثر است یا اثر موقت دارد) پس به حسب این اصول و احکام مسلم دین، تحدید استبداد از مهمترین واجبات است.

علاوه بر این بر کسانی که به علل و ریشه پیشرفت و تکامل و انحطاط و اضمحلال ملل آشنا هستند، این امر مسلم است که مبداء طبیعی ترقی و بقاء حکومت محدوده و مشروطه است - چنانکه تاریخ اسلام گواهاست - و به عکس هر چه خودسری و افسارگسیختگی زمامداران بیشتر باشد پراکندگی بیشتر و سقوط را نزدیک می نماید - مانند وضع فعلی مسلمانان - پس تحویل استبداد برای حفظ و صیانت مسلمانان با روابط با دنیا و نقشه - هائی که همسایگان دارند، مهمترین فرائض دینی است.

### خلاصه ای از فصل سوم

چون وجوب تحدید قدرت حکومت ثابت شد، آیا مشروطیت که رکن اساسیش تنظیم قوانین محدودکننده و انتخاب هیئت مسوؤل و نظار است، برای تکلیف عمومی تحدید، کافی و مشروع است؟ توضیح و اثبات مشروعیت این تأسیس متوقف بر سه امر است:

۱- چون دانسته شد که حقیقت حکومت اسلامی ولایت بر امور و تصرفات شخص والی بسیار محدود است، پس شخص والی و سلطان بدون رأی و مشورت عموم ملت که شریک در مصالح نوعیه اند نمی تواند تصرف و اقدامی نماید و چون اجتماع افراد ملت در امری ممکن نیست و عموم، اهل تشخیص نیستند باید مردمان صالح و عاقل دور هم بنشینند و مشورت نمایند و رأی بدهند. وجوب مشورت در امور و حوادث بحسب نصوص آیات و سیره پیغمبر اکرم از امور مسلمه است دلالت آیه: *و شاورهم فی الامر*، که پیغمبر مقدس و معصوم را بدان خطاب و مکلف نموده پس واضح است، ضمیر جمع (هم)

در مرحله اولی همه مسلمانان است ولی به حسب قرینه امکان و تناسب حکم با صاحبان رأی راجع به عقلاء و ارباب نظر است ، و - الامر - مقصود تمام کارهای اجتماعی و سیاسی است ، و چون قوانین از جانب خدا می باشد از این حکم خارج می باشد - و آیه : امرهم شوری بینهم - که جمله خبریه است دلالت دارد بر اینکه وضع امور نوعیه در میان جامعه ایمانی چنین است ، و روش پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر این بوده ، و اهمیت دادن شوری و دستور دادن به آن یا از جهت امکان اشتباه - حاشام - و یا برای تطهیر اجتماع و حکومت مسلمانان از تشبه به حکومت های استبدادی و یا برای تعلیم و تربیت امت بوده ، بهرحال باید از آن پیروی نمود ، ظالم پرستان و مستبد تراشان به نام دین ، اگر به کتاب و سنت ایمان و از آن خبر داشتند ، باید این شوری را که ارث اسلام است و بهما برگشته ، از خود بدانند و محکم بدانند نه با دین مخالفش شمارند !!

۲- چون ولایت و حکومت بالاستحقاق برای کسانی است که محدود به حد عصمت یا عدالت باشند و قوای شهوت و غضبشان محکوم و محدود به حکومت عقل متصل به نیروی حق و ایمان و زمام اراده شان بدست ملکات عالیه باشد و از آن منبعث گردد (این همان امام به حق و حاکم به کتاب است که وصفش را سیدالشهداء علیه السلام به اهل کوفه نگاشت. مرقوم داشت : **والله ما الا امام الا القائم بالقسط، الحاکم بالکتاب ، الحاسب نفسه علی ذات الله تعالی** : نیست امام مگر کسی که به عدل قیام نماید و به کتاب حکومت کند و نفسیات خود را به فرمان و اراده ذات مقدس الهی محدود و محکوم دارد) چون دست به دامان این شخصیت عالی الهی نمی رسد و عموم متصدیان ، مستبد به ذات و محکوم شهواتند پس ناچار باید قوای قانونی بیرونی بجای ملکات نفسانی باشد و متصدیان در تحت قوای علمیه صالحه باشند که از طغیان جلوگیری نمایند ، و این همان حقیقت شورویت است که راه تخلص از استبداد منحصر به آنست و چنانکه گذشت این تحدید و تخلص از نظر دین از واجبات بلکه ضروریات بشمار می آید .

۳- چون به حسب مقدمات گذشته اثبات شد که گماشتن قوه و هیئت مسدوده واجب است ، از لوازم و مقدمات حتمیه گماشتن این هیئت ، تنظیم قانون اساسی و فروع آنست و بدون آن چون وظائف و حدود والی و هیئت ، مقرر نیست تحدید تحقق نمی یابد . و قانون اساسی و فروع آن در باب سیاست مانند رساله عملیه است در باب عبادت و معاملات که اگر به دست مقلدین نباشد انطباق عمل و مسوولیت ممکن نیست . پس حفظ حکومت اسلامی جز به این دو رکن (تنظیم قانون اساسی و انتخاب) که این دو رکن هم



بر اساس مساوات و حریت باید باشد ممکن نیست و این از بدیهیات مذهب ما می باشد و این منتهای قدرت فکری دانشمندان است که برای تأسیس و ریشه دادن به آزادی و مساوات، این اساس را تأسیس نموده اند و قابل تحسین و آفرینند!! و بسیار جای تعجب است که علماء ما از جهت قدرت فکر از یک جمله کوچک که از معصوم صادر شده آنهمه قواعد بیرون می آورند ولی از این اصول و مبانی اساسی غفلت نمودند؛ با آنکه دیگران از این راه آنهمه پیش رفتند، و مسلمانان را گرفتار طاغوت ها نمودند.

### خلاصه و توضیح فصل چهارم

در این فصل بیان و رد اشکالات و شبهاتی است که حافظین استبداد در زیر پرده دین پیش آورده و سنگهایی است که در راه پیشرفت مردم افکنده و بدین وسیله ساده لوحانی را آلت اغراض خود قرار داده اند. آنچه قابل ذکر و جواب می باشد مغالطه درباره چهار موضوع است که برای روشن شدن اذهان متدینین و بیرون آمدن از اشتباه ذکر شده، گو آنکه بیشتر اینها قابل ذکر نیست.

مغالطه اول درباره اصل آزادی است، این اصلی که قرنهایست مردم دنیا برای آن قیام کرده اند، و مقصود مشترک تمام ملل، آزادی از عبودیت پادشاهان و قدرتمندان خودسربوده، این دسته ظالم پرستان برای انحراف اذهان به آزادی از حدود و مقررات دین تأویل کرده و ملازم با همزنگی در رسوم و آداب اروپائیان و مسیحیان شمرده اند، با آنکه حقیقت آزادی که پیمبران پیشوای آن بودند با آزادی که به معنای بی بندوباری و زیر پا گذاردن حدود دین است در دو جهت مقابل می باشد چه رسد به ملازمه!! چه بسیار از مللی که از عبودیت قدرتمندان آزاد شده و به امور دینی و ملی خود پایند و محکمند و بسا مللی که در زیر زنجیر قدرتمندان بسر می برند، یا دارای حدود و قیود دینی نیستند یا آنرا کنار گذارده اند، چنانکه روسیه مسیحی (در آن زمان) با آنکه در فشار استبداد گرفتار است از جهت انجام وظایف دینی با ملل آزاد مسیحی فرقی ندارد. این نگهبانان بتهای استبداد روی عوامی و ساده لوحی مردم در تطبیق اسم و عنوان باب مغالطه را بکار می برند - (ولی مردم هشیار شده اند دیگر آن مردمی نیستند که تسبیح دست بگیرند و امثال ملامحراب حکیم را لعنت کنند و گناهش را این بدانند که قائل به وحدت واجب -

الوجود است! و فرق میان وحدت وجود و وحدت واجب الوجود نگذارند یا نسبت به حضرت موسی جسارت کنند چون پیمبر یهود است) در پایان مؤلف بزرگوار که بسی امیدوار به ملت هوشیار بوده، به اضطراب دستگاه بتان عیار و دگرگونی روزگار خرسندی نموده، می گوید: جیره خواری سر سفره شهوت پرستان خونخوار سپری شده و گرفتن رسوم و جوائز و تیول و اوقاف را مگر به خواب ببینند!!

(- ما که هنوز با چشم باز پس از شصت سال در بیداری می بینیم! - ولی باید به این حقیقت تلخ و ناگوار اعتراف نمود که آزادی از عبودیت استبداد، آزادی از قیود دین را همراه داشت. چون استبداد و اختناق دین در قرون گذشته یگانه حربه دو دم اختناق مردم بود. تاریخ قرون وسطی گواه روشنی است که جنایات و قصابیها با قدرت دین انجام می گرفت و دستگاه سیاسی آلتی بود در دست کنائس، به این جهت انقلابها نخست در مقابل فشار کنائس شروع شد و عکس العمل آن همین روح انکار و دشمنی با دین و مادیگریست که یک سمت دنیا را فرا گرفته، حاق مطلب اینست که آن منظره روزگار تاریک و کشتارهای صاحبان نظریه و فکر و محکمه های تفتیش عقاید چنان مردم دنیا را به وحشت انداخت که برای آزادی از زنجیرها و قیود وابستگان بدین و متولیان کنائس اصول وحدانیت و نبوت را هم انکار نمودند و مسلک بی پایه و مایه مادی جزء نظریه های علمی و مسلک های رسمی دنیا شد و مردمی را یکسره به زندگی حیوانات و آزادی در شهوات برگرداند و به نام تمدن و آزادی در لجنزار متعفن مادیگری ساقط شدند، و چون در غرب آزادیخواهی در مرحله نخست همان آزادی از چنگال نمایندگان خونخوار مسیح رحمت بود، در هرجا این کلمه طرفدار یافت با همان مفهوم ملازم گردید و مسلمانان نیز مبتلا به عکس العمل اعمال کنائس و بعضی از عالم نمایان مسلمان نظیر آنان شدند و به این حقیقت متوجه نشدند که اروپا از قیود دینی آنان خود را رهانید و کنائس را پشت سر گذارد و مستقل گردید، ولی مسلمانان تعالیم یگانه پرستی و آزادی بخش اسلام را کنار گذاردند با داشتن مشروطیت و قانون اساسی در بند عبودیت گرفتار و در برابر تاریخ سراسر مجد خود شرمسار گردیدند!!)

\* \* \*

## خلاصه مغالطه دوم

که راجع به اصل مساوات است و جواب آن :

این پرورش دهندگان تخم‌های استبداد در زیر پروبال دین کلمه مساوات را که پایه دوم مشروطیت و حکومت مردم است ، به حساب اشتراک اسم و تطبیق که از فنون باب مغالطه منطبق است از معنی و مقصود حقیقی منحرف نموده تا امتیازات طبقاتی مخالف با اصول اسلام را حفظ نمایند . مانند استنتاج غلط راجع بحریت . در این مورد هم با مقدمات غلط ، نتیجه غلط و زشتی گرفته و مشروطیت به معنی حقیقی را با چهره بد نمایانده اند . می‌گویند علت غائی مشروطیت آزادی و مساوات است و معنای آزادی یعنی رهایی از دین و معنای مساوات یعنی یکسان بودن مردم در تمام احکام و حدود ، پس مشروطیت آزادی از دستورات دین و زیرو روشن حدود شرع است .

آیا حقیقت مساوات این است ؟ این معنی نه تنها مخالف با اسلام است بلکه با نظام اجتماعی بشر عموماً " در هر مسلک و آئین باشند درست نمی‌آید و هادم نظام اجتماع است چون افراد و طبقات بشر از جهت عجز و قدرت و حدود تکلیف مختلفند پس بدون شبهه احکام و حدود نسبت به عناوین مختلف خواهد بود . آن مساواتی که اساس ادیان بخصوص شریعت مقدس اسلام است ، اینست که احکام و قوانین نسبت به مصادیق هر موضوع و عنوانی به تساوی اجراء شود . حکم قتل و سرقت و احکام قضائی و سیاسی بر هر کسی اجراء شود و اعتباریات و امتیازات مجعوله مردم و اجتماع مانع اجراء نشود ، ( نه آنکه دزد گرسنه و رباینده کاسه و آفتابه در گوشه زندان بمیرد ، ولی دزدان اموال و نوامیس عمومی بر اریکه قدرت تکیه زنند و قاتل از جان گذشته فقیر و پریشانی بالای دار برود ولی برای قصابانی که دسته دسته مردم را قربانی شهوات خود به نام مصالح عالییه مینمایند هیچ مسوءولیتی نباشد ، بلکه متوقع باشند مردم برای آنان کف بزنند و هلله کنند ! و مردم را به سوءظن و تفتیش عقاید مانند گوسفند ذبح نمایند ) آن مساواتی که علمای ربانی و مردان غیور دین می‌خواهند همان است که پیمبر گرامی و اوصیاء بزرگوارش می‌فرمودند که می‌گفتند : حد خدا را درباره جگر گوشه‌های خود بی‌درنگ اجراء می‌نمائیم . آن مساوات همان است که علی علیه السلام اجراء قصاص را نسبت به عبیدالله فرزند خلیفه دوم که هرمرزان ، یک فرد تازه مسلمان ایرانی را به اتهام شرکت در توطئه قتل خلیفه کشت - درخواست می‌نمود و آن اندازه که برای اجراء حد ایستادگی نمود برای حق خلافت خود

مقاومت نفرمود و نسبت به قاتل بی ارزش خیانتکارش که علی را از پای درآورده بود! همی سفارش می فرمود: که بیش از یک ضربت بر او نزنید و مثلش ننمائید و متعرض همفکران مسلکی و حزبی او نشوید و خون مردم را به اتهام و سوءظن نریزید.

این اساس مساواتی است که بشر زجر دیده و ستمکشیده تشنه آنست و قوانین ملل زنده دنیا بر این اساس است (گرچه در مرحله اجراء انحراف و کوتاهی روی دهد) و اگر در جزئیات و تطبیق بین ملل فرق باشد به جهت اختلاف شرایع آنها با یکدیگر و با شریعت اسلام است نه آن که در اصل و مبنی فرقی باشد.

و قانون اساسی برای ضبط و تحدید استیلاء می باشد که جزئیات آن یا عرفیاتی است که از جهت مقدمه واجب بودن مشروع و لازم الاجراء است یا شرعیاتی است که مشترک میان عموم می باشد؛ به هر حال مرجع احکام عبادات و معاملات تعبدیه و توصییه همان رسائل عملی و نظریات فقهاء عظام می باشد و اجراء آن وابسته به ایمان و دینداری مسلمانان است و دخل و تصرف در آن از وظیفه نمایندگان خارج است، نمایندگان باید فقط حافظ قانون اساسی و مجری آن باشند.

باز همین مغالطه را به صورت دیگری پیش آورده اند: که این قوانین اگر مطابق با اسلام است با اختلاف در ابواب احکام، مطابقت ممکن نیست و یا مخالف است، رسمیت و قانونیت ندارد. این هم سوءال و اشکال بی موردیست، چون قوانین موضوعه در برابر چشم است بنگرید و در مخالفت و موافقت نظر دهید، در قوانین موضوعه شرط است که با قوانین اسلام مخالف نباشد و مقصود این نیست که تمام ابواب فقه جزء دستور متصدیان واقع شود.

## کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

### خلاصه مغالطه سوم

که راجع به قانون اساسی و فروع آنست، که از سه جهت آنرا بدعت دانسته اند:

- ۱- تدوین قانونی در کشور اسلام . ۲- التزام به آن بدون ملزم شرعی .
  - ۳- سوءولیت نسبت به آن .
- جواب این مغالطه از دو راه است:
- ۱- بدعت و تشریح آنست که حکم و قانون جعلی را جزئی یا کلی به عنوان حکم

شرعی تشریح نمایند، بنابراین مقرراتی که یک فرد یا خانواده یا اهل یک کشور در امور زندگی تنظیم نمایند و خود را به آن ملزم دارند. چه آنکه آنرا در دفترچه و کتابی ضبط نمایند یا ننمایند، چون به قصد تشریح نباشد بدعت نیست.

۲- امور عرفی و غیرواجب بالذات به عناوین ثانوی عرضی مانند نذر و عهد، یا مقدمه منحصراً واجب، واجب می شود، و اگر مقدمه واجب را واجب شرعی مستقل ندانیم توقف واجب بر آن به حکم عقل الزام آور است. و چون تحدید غصب غاصب و ظلم ظالم مسلط مبسوط‌الید متوقف بر تنظیم و عمل قانون اساسی می باشد - چنانکه گفته شد - پس واجب عقلی و بالعرض می باشد، این نوع مغالطه و شبهه تراشی یا از روی جهل و عوامی مانند نادانان اخباریست یا از روی نقشه سیاستمداران خودپرست مظلوم کش است؛ که باید همین دومی باشد، اگر چنین نیست چرا در برابر قانون نظامی روسی که عده ای قزاق را بر عرض و ناموس مسلمانان تحت فرمان لیاخف روسی می دارد سکوت نمودند؟!

### خلاصه مغالطه چهارم

این مغالطه و اشکال تراشی درباره انتخابات و گماشتن هیئت نظار و تأسیس مجلس شورا می باشد. چهار اشکال و شبهه در این موضوع شده:

۱- که از ساده لوحان و اهل جنود تبریز است، نوشته اند: مداخله در کار حکومت دخالت در کاری است که وظیفه و حق امامست و رعیت را در امر امامت حق مداخله نیست! این بیچاره های از همه جا بی خبر گویا نمی نگرند که ملت دچار چه گرگان خونخوار است؟! گمان می کنند امام درمسند حکومت نشسته! انتخاب و انتصاب و گلاء از باب ایجاد و تعیین حکومتی در برابر امام نیست بلکه ایجاد مانع و رادعی است در برابر قدرت مطلق و آز و شهوت غاصبین!

۲- می گویند: می پنداریم که تحدید استیلاء ظالمانه واجب است و نیز وسیله تحدید را منحصر به تأسیس دستور و انعقاد شوری و گماشتن منتخبین می شماریم ولی از آنجا که دخالت در امور سیاست از امور حسبیه است و از وظائف و واجبات عمومی نیست پس عموم مردم در آن حق تصرف و دخالت ندارند. چون تکالیف شرعی یک قسمت وظائف معین افراد است مانند بیشتر واجبات و محرمات و قسمت دیگر وظائف نوعیه است آنهم

دو قسمت است: یک قسم تکالیف نوعی عمومی مانند واجبات کفائی و دیگر وظائف حسبی مانند اجراء حدود و حفظ اموال ضغار و مهجورین و نصب قییم و تصرف در اموال بی صاحب و گرفتن و مصرف نمودن مالیات و خراج، این تنها وظیفه امام و نواب امام است - و امور سیاست بطور کلی از امور حسبیه است.

این شبهه، هم منصفانه است چون مقدمات را پذیرفته، و هم به صورت ظاهر منطقی است و باب مغالطه را بکار نبرده ولی یک جهت را مورد توجه قرار داده و از جهات دیگر غافل گشته. زیرا: گو اینکه اولاً و بالذات امور سیاسی از وظائف حسبیه است ولی به عنوان دیگر از وظائف عمومی هم محسوب می شود و برای صحت و مشروعیت، یک عنوان هم کافی است اولاً وقتی که حکومت برای مردم و روی شورای ملی قرار گرفت، مردم حق نظارت در کارها و مصرف مالیاتهای که می پردازند دارند و برای این امور و کلائی تعیین می کنند، ثانیاً "از جهت منع از تجاوز و جلوگیری از ظلم در تحت عنوان نهی از منکر می باشد و این دو جهت از وظائف و تکالیف عمومی است. علاوه امور حسبیه که نظام اجتماع وابسته به اجراء آن می باشد در زمان غیبت وظیفه نواب عام است، در صورت امکان می تواند مستقل" دخالت کنند و میتوانند به دیگران اذن دهند و در صورت عدم امکان نوبت به عدول مؤءننین می رسد و اگر آنها هم میسر نشد فساق مؤءننین باید انجام دهند، به هر حال تکلیف ساقط نیست پس با این توسعه و وضع فعلی کشور اسلامی که نمی توانند مستقیماً دخالت نمایند و کسانی را بگمارند راه منحصر است به رسمیت دادن و قانونی نمودن انتخاب مردم که راه نفوذ و انفاذی هم برای مجتهدین که از آحاد مردمند باز می شود - و منتهای احتیاط در کار همان دخالت یا اذن مجتهدین است.

۳- اشکال عامیانه و خنده آور است! گفته اند انتخاب و کلاء با باب وکالت شرعی تطبیق نمی کند، چون موضوع وکالت تصرف در مال یا عقد یا حق است و باید بطور کلی یا جزئی معین باشد و از عقود جائزه است. جواب آنست که از جهت تصرف در اموال می توان از باب وکالت شرعی باشد علاوه در اینجا مراد معنای لغوی و عرفی وکالت مقصود است و پس از آنکه صحت و مشروعیت از جهات دیگر احراز شد، مشمول باب وکالت شدن یا نشدن تأثیری ندارد.

۴- مغالطه و خطابیاتی است که برای اثبات بدعت شمردن پیروی از آراء اکثریت و عدم مشروعیت آن به هم بافته اند - خروج این مطالب از عنوان بدعت سابقاً گذشت. پس از آنکه اساس تأسیس شوری از جهات مختلف مشروع و واجب بودنش محرز شد دیگر

جای بحث در لوازم آن که از جمله پیروی از اکثریت است باقی نمی ماند ، و علاوه در باب اختلاف و اخذ به طرف راجح اخذ به اکثریت معین و چاره منحصر است . عمل و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام پیروی از اکثریت آراء در حوادث بوده و این قابل انکار نیست - جای تأسف است ! با آنکه مبنای تشیع بر لزوم تحدید و مبارزه با غاصبین حق امام است (چنانکه ائمه هدی پیشوای این جهاد مقدس بودند و الا سراسر عمر را در حبس و محرومیت بسر نمی بردند و به درجه شهادت نمی رسیدند ) کسانی که خود را نماینده و وابسته به آن بزرگان می دانند برای این قدر از تحدید اینگونه اشکالتراشی می کنند ! تا می آید اندکی از استیلاء طاغوتها کاسته شود ! ! در مقابل پیشوایان کشور عثمانی پیشرو مبارزه قرار گرفته و آنگونه برای نجات مسلمانان می کوشند و بیدارند ! این ظالم پرستان برای حفظ منافع چند روزه خود پیوسته نقشی بکار می برند و از چننه تهی خود شبها و اشکالات بی پایه ای بیرون می آورند ، گاهی تعیین طراز را پیش می کشند ، که پیوسته مورد اختلاف خواهد شد ، گاهی برای از رسمیت انداختن مجلس هیئت نظار خارج از مجلس را مطرح می نمایند ، هنگامی برای اغواء ساده لوحان کلمه مشروعه را به میان می آورند با آنکه مشروعیت آن از جهات عدیده محرز است .

### خلاصه و توضیح فصل پنجم

در این فصل راه مشروعیت و صحت اعمال و اوصاف و کلاء و وظیفه ملت و وظایف وکیل بیان شده است .

مطلب اول : در صحت و مشروعیت و نافذ بودن آراء و تصمیمات و کلاء کافیست که مجاز از طرف مجتهد باشند و یا مجتهدین در طرح مطالب و تصویب با آنان شرکت نمایند . و اما شرایط و اوصاف وکیل سه چیز است :

اول از جهت علمی : وکیل باید در فن سیاست مجتهد و به حقوق بین الملل و جریان سیاست کاملاً بصیر باشد و با انضمام شخصیت های سیاسی با قدرت استنباط فقهاء قوه متفکره و مغز راهنمای کشور تشکیل می شود .

دوم : آلوده به اغراض مالی و طمع ورزی و جاه طلبی نباشد تا وکالت را وسیله جمع ثروت و اعمال نفوذ قرار دهد . اگر نمایندگان آلوده به این اغراض پست باشند استبداد

فردی تبدیل به استبداد جمعی می‌شود و این خطرناکتر است ، علاوه بر این باید شجاع و باگذشت باشد .

سوم : نسبت به دین و استقلال کشور اسلامی و نوع مسلمانان غیور باشد و حیثیات عمومی را بیش از حیثیات شخصی محترم شمارد و اقلیت‌های رسمی هم که برای تکمیل شوری باید انتخاب شوند باید حائز این شرایط - غیر از کیش - باشند ، خلاصه آنکه در وکیل ، عدالت و تقوای سیاسی و اجتماعی شرط است و افراد ملت برای انتخاب چنین مردمی باید چشم و گوش خود را بازکنند و مصلحت حال و آینده کشور را در نظر داشته باشند و خدا را ناظر اعمال خود بدانند .

مطلب دوم : راجع به وظائف منتخبین ملت است باید دید در عصر غیبت اگر نواب عام مبسوط‌الید باشند چه می‌کنند ؟ منتخبین با اذن ، همان وظائف را باید انجام دهند . سه وظیفه است که اصول وظائف و کلاء می‌باشد :

۱- مهمترین وظیفه ضبط و تعدیل مالیات و تطبیق دخل و خرج است . واضح است حفظ انتظامات داخلی و تهیه قوای دفاعی و احقاق هر حقی وابسته به امور مالی و تنظیم بودجه است که هم باید بطور عادلانه گرفته و هم از حیف و میل انگلهای مفتخوار محفوظ بماند . امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دستور به مالک اشتر می‌گوید : تنظیم خراج پایه تمام اصلاحات است . در صدر اسلام و پیش از فتوحات سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر توزیع مالیات بر مسلمانان و ذمیهای صاحب مکتب بوده پس از فتح بیشتر راه درآمد اراضی مفتوحه و جزیه بر معاهدین بود ، ولی امروز اراضی مفتوحه مجهول است و کسانی که در تصرف دارند ممکن است از طریق مشروع اجازه عمومی و خصوصی متصرف باشند و به فرض معلوم بودن چون به دست مسلمانان است مورد تعلق خراج نیست ، ( و زکوت و اخماس هم شاید بیش از مصرف در موارد مخصوص نباشد و با توسعه احتیاجات وافی نگردد) پس راه منحصر است به همان سیره نبویه : اولاً " سرمایه‌های عمومی را ملت با اتحاد در قوی از گلوی بیگانگان و ایادی پست آنان بیرون بیاورد و کمی بودجه به حسب تمکن بر طبقات توزیع گردد و به سپاهیان و کارمندان از روی حسن خدمت و مقدار احتیاج داده شود . با این - ترتیب از باب مقدمه حفظ کشور ، دادن مالیات بر هر مسلمانی واجب می‌شود و مصرف نمودن کارمندان هم به حسب احتیاج و لیاقت حلال است ، (از این راه شکاف میان دین و دولت از میان می‌رود و دل و دست مردم هماهنگ می‌شود و کارها در مجرای صحیح و روبه صلاح پیش می‌رود) گرچه طبقات و خانواده‌هایی که به خوردن و بردن سرمایه‌های عمومی خوی



گرفته‌اند همین‌که راه سوء استفاده‌شان بسته شد هنگامی‌ها برپا می‌سازند ولی با تربیت صحیح فرزندان کشور و بیداری عموم ملت شاید این اساس استقرار یابد.

۲- وظیفه تقنین قوانین و تنظیم دستورات است. کلیه قوانین یا در تحت عناوین کلی و جزئی شرعی مندرج است یا عناوین کلی و منصوصات شرعی درباره آن نیست. قسمت نخست باقی وثابت است و راهی جز تعبد نسبت به آن نیست. قسمت دوم به حسب اختلاف زمان و حوائج، مختلف دیده می‌شود و قابل نسخ و تغییر است چنانکه در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضور و بسطید ولی، مأمورین و نمایندگان منصوب در پیش آمده‌ها حق نظر و رأی داشتند، در زمان غیبت هم نواب علم یا مأذونین، این حق را دارند چون این مطلب ثابت و واضح شد پنج فرع بر آن مترتب است:

اول - آنکه آنچه از قوانین که باید در تطبیقش با شرع دقت شود منحصر به قسم اول است.

دوم - آنکه تأسیس شوری راجع به قسم دوم است و قسم اول از عنوان شوری خارج است.

سوم - آنکه چنانکه در عصر حضور، آراء و ترجیحات عمال و ولات الزام آور است همچنین در زمان غیبت، دستور به اطاعت از اولوالامر پس از دستور به اطاعت خدا و رسول و سنت مفید همین معناست و یکی از معانی تکمیل دین هم در روز غدیر همین است. چهارم - آنکه چون سیاسات نوعی و انتظام امور و ضبط اعمال غاصبین که از امور حسبه واجب است بر تنظیم این دستورات متوقف است پس با انضمام و اذن اهلش از جهت مشروعیت و الزام بی اشکال است و برای شبهات واهی راهی نیست.

پنجم - چون افراد و مصادیق دستورات و قوانین موضوعه بشری به حسب مصالح زمان و سیاست روز است پس در معرض تغییر و تبدیل و نسخ می‌باشد. آنچه دائما واجب و لازم است از جهت حسبی بودن همان کلی و قدر مشترک است پس شبهه‌ای که پیش آورد هاند که «در تبدیل و نسخ، عدول از حرام به واجب و یا از واجب به حرام یا از مباح به مباح است» بی ربط و غیر وارد می‌باشد زیرا در این تغییرات به حسب مصالح، عدول از یک فرد واجب به فرد دیگر است.

۳- از وظایف لازمه مجلس، تجزیه قوای کشور است و مقصود از تجزیه تقسیم قوا است بطوری‌که وظایف هر کدام روشن و مبین و صریح باشد و در کار یکدیگر هیچگونه دخالت نداشته و سوءول انجام وظایف خود باشند. این تقسیم قوا در دستور امیرالمؤمنین علی

علیه‌السلام به مالک اشتر صریح و روشن بیان شده که دستور امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در جزئی و کلی سیاست و تنظیم امور کشور است (پس از آنکه مالک به وسیله سم در بین راه مصر شهید شد به دست حکومت اموی افتاد و سرمایه گرانبهای بود برای دولت اموی پس از آنکه دولت اموی در شرق منقرض شد و در غرب - اندلس - تأسیس گردید در آنجا مورد استفاده بود و اروپائیان به آن پی بردند).

### خلاصه کتاب مشتمل بر دو مقصد است

#### خلاصه و توضیح مقصد اول از خاتمه:

در این مقصد قوای مقوم و برپادارنده استبداد را بیان فرموده و ملت را به شناختن و توجه داشتن به آن هشیار نموده‌اند.

این قوای شوم چنانکه نگهدارنده و مقوم استبداد است، بقاء آنها از نتایج و آثار آن می‌باشد، به عبارت دیگر هر دو مؤثر و مقوم یکدیگرند. به حسب استقصاء مؤلف عالیقدر قوه نگهدار و اثر پایدار استبداد، هفت چیز است:

۱- جهل ملت به وظائف و حقوق عمومی: مردمی که گرفتار تاریکی جهلند، چاه و پرتگاه را راه، و ذلت را عزت و ظلم را خدمت می‌پندارند و از اشباح جماد و انسان می‌هراسند و آنها را به جای مبدء لایزال قدرت پرستش می‌کنند، چنانکه دزدان و راهزنان و درندگان در زیر پرده تاریک شب به راهزنی و شکار برمی‌خیزند، دزدان و درندگان اعراض و نوامیس عمومی و راهزنان دین و شرافت هم در زیر پرده تاریک جهل عمومی در دلها هراس ایجاد می‌کنند و با اشتباه کاری و دین سازی برای مردم، به راهزنی و غارتگری می‌پردازند.

۲- از قوای پاسدار استبداد، شعبه استبداد دینی است کار این شعبه اینست که مطالب و سخنانی از دین یاد گرفته و ظاهر خود را آنطور که جالب عوام ساده باشد می‌آرایند و مردمی را که از اصول و مبانی دین بی‌خبرند و به اساس دعوت پیامبران گرام آشنائی ندارند می‌فریبند و مطیع خود می‌سازد و با این روش فریبنده به نام غمخواری دین، و نگهداری آئین، ظل الشیطان را بر سر عموم می‌گسترانند و در زیر این سایه شوم جهل و ذلت، مردم را نگاه می‌دارند این دسته چون با عواطف پاک مردم سروکار دارند و در پشت سنگر محکم دین نشسته‌اند خطرشان بیشتر و دفعشان دشوارتر است. این شعبه

با شعبه استبداد سیاسی در صورت جد او از جهت و چگونگی عمل مشترک است، هر دو در صرف قوای مالی و معنوی مردم برای حفظ شهوات شخص می‌کوشند، آن شعبه مردمان فرومایه و سفیه را به درجات و مقامات دولتی بالا می‌برد و دانشمندان و خیرخواهان را ذلیل و زیر دست می‌گرداند، این شعبه، از عوام در لباس دین ترویج می‌کند و علماء آشناء به اصول و مبانی و مجاهد را به گوشه‌گیری و انزوا سوق می‌دهد و در زی طرفداری توحید متولیان بتکده و ترویج‌کنندگان بت پرستی اند به نص آیات قرآن اطاعت از اینان شرک به ذات اقدس الهی است، *اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا* "من دون الله و در سخنان ائمه هدی علائم و صفات و خطرشان بیان شده است. در تاریخ اسلام نخست معاویه برای درهم شکستن نیروی حق و فضیلت و محو اصول اسلام، برسمیت دادن این شعبه قیام نمود، جمعی از دنیاپرستان را که چند روزی محضر رسول گرامی (ص) را درک کرده و چند حدیث شنیده و در نظر عوام مرجع دین بودند با خود همدست نمود و به تأویل آیات و جعل اخبار و اغواء خلق مشغول شدند و ریشه درخت زقوم حکومت بنی امیه را برای همیشه محکم ساختند (سمره بن جندب صد هزار درهم از معاویه گرفت برای تأویل دو آیه از قرآن به وسیله ساختن یک حدیث!!) و گفت از پیمبر خدا (ص) شنیدم که فرمود: *آیه و من الناس من یعجبک . . . درباره علی! و آیه من الناس من یشری . . . درباره قاتل علی می‌باشد!!* این نمونه‌ای از وظائف شعبه استبداد دینی بود! این دسته بی پروا و آشکارا حق را ضعیف نمودند، دسته دیگری که نهانی از معاویه کمک می‌جستند و به منفی بافی و اظهار شک و تردید و زهد فروشی مردم را از یاری حق دو دل و سست کردند!! مرور زمان و تبلیغات و تلقینهای دستگاههای استبداد چنان ریشه و فروع این دو شعبه را به هم پیچیده و تقویت نموده که پاره‌های ساده لوح و بی‌خبر از تعالیم اسلام قیام و اقدام در برابر این شعب شوم را قیام به ضرر دین می‌پندارند و سکوت و تمجمج را از علائم قدس و دینداری می‌شمارند!!

۳- نفوذ دادن پرستش شاه است، زیرا ظهور استعدادهای علمی و عملی در عموم به وسیله امید به امتیازات و تشویق‌های نوعی می‌باشد. آنگاه که عنوان پرستش در اجتماع وسیله امتیاز و رسیدن به مقامات گردید، مردمان پست و بت‌تراشی که در فن تملق و تظاهر به اطاعت و عبودیت ماهرتر از دیگران باشند بیشتر می‌توانند به مقامات برسند و بر مردم سلطه یابند و این موجب آزمیان رفتن امتیازات معنوی و در نتیجه جهل و ذلت عمومی است. در چنین اجتماع منحطی چه بسا علم و فضیلت موجب عقب ماندگی و محرومیت

است. چنین ملتی در چنگال بیگانگان شکار و در برابر دنیا و تاریخ شرمسارند!!  
کار به آنجا می‌رسد که طرفداران دین هم با توجه، بدون توجه به دستگاه بت-  
تراشی کمک می‌نمایند با آنکه با اصول دعوت پیامبران و ضرورت دین مخالف است.  
هرچه اصل دعوت پیامبران که خداپرستی است افراد را در علم و اخلاق نیرومند  
و در روحیه عزیز و مستقل می‌گرداند، بت پرستی مردم را به جهل و پستی و ناتوانی سوق  
می‌دهد، چنانکه متولیان بتکده‌ها بتها را می‌آراستند و کرامتها برای این موجودات بی-  
روح می‌ساختند تا مردم را بفریبند و مقهور سازند، این وارشین قرون تاریک هم تا می-  
توانند با مداحی و تملق در مردم ایجاد وهم می‌نمایند و مرکز اتکاء خود را محکم می‌سازند.  
اینها دیوار دو روئی هستند که سمت داخل آن دروغ و فریبکاری و وحشت و اضطراب و  
بدبینی است و سمت بیرون درندگی و خونخواری و چپاول است. این بت تراشان میان  
زامدار و ملت فاصله ایجاد می‌کنند و سیاه را سفید، و سفید را سیاه می‌نمایند، بطوری  
که تفاهم بین ملت و زامدار قطع می‌شود. اگر مردم از گرسنگی فریاد کشند اینها می-  
گویند جمعیت اخلاک‌گردد، اگر از ظلم بنالند می‌نمایند که می‌خواهند احساسات را بر علیه  
سلطان و دین تحریک کنند، در نتیجه شیرازه روابط و حسن تفاهم را از هم می‌پاشند و  
همه را به سراشیب فنا می‌کشاند.

امیرالمؤمنین علیه السلام زامداران اسلام را از این دسته مردم برحذر داشته  
و اوصافشان را آنطور که هستند بیان فرموده!!

۴- از قوائی که نگهدار استبداد است اختلافات دینی و سیاسی و طبقاتی است  
که ایادی استبداد بدین وسیله مردم را از هم جدا و نیروهای ملت و اجتماع را مصرف  
یکدیگر می‌سازد و به این وسیله سلطه قاهرانه خود را نگه می‌دارد، این قوه منفی گرچه  
از آثار و نتایج قوای دیگر استبداد است ولی خود برای ابقاء و دوام استبداد علت مؤثر  
می‌باشد و درجات تفرقه حزبی و دینی در میان هر ملت میزان سنجش نفوذ استبداد است،  
به این جهت در زبان قرآن و اخبار، استبداد و انقراض ملل را مستند به همین دانسته‌اند.  
۵- قوه قهر و ایجاد وحشت و زجر است که از قدیم خود سران خونخوار نسبت

به بزرگان و احرار اعمال می‌نمودند. خطوط برجسته خون پیامبران گرامی و پیشوایان عالمقام  
در صفحه روزگار در برابر چشم نمایان است که با هیچ پردای پوشیدنی و با هیچ وسیله‌ای  
محو شدنی نیست. این اعمالی که تاریخ بشریت را شرمسار نموده برای تشفی قلب درندگان  
به صورت انسان و کندن ریشه آزادی و آزادگان و سلطه کامل جباران بوده، هر اندازه

ملل بیدارتر و پایداری آشکارتر گردد جنون خونخواری مستبدین بیشتر و آثار اضطراب آنان ظاهرتر می‌گردد.

۶- از نگهبانان استبداد فردی استبداد طبقاتی است. آندسته از سرمایه‌داران و ملاکین و اشرافی که خوی طبقاتی طبیعت ثانوی در مزاج روحشان شده است و ستمگری و استثمار دیگران را حق ارشی و طبیعی خود می‌پندارند، با تمام قوایی که در دست دارند مستبد را پرورش می‌دهند و تقویت می‌کنند، اینها شاخه‌ها و فروع استبدادند - گرچه از جهت دیگر ریشه‌های محکم استبدادند - تا آنجا با افکار و آراء توده‌های مردم همراه و کمک‌کارند که منافع و نفوذ خود را نگهدارند. آنگاه که خطری برای زندگی اشرافی و چپاولگری خود احساس نمودند، صلاح دیگران و آیندگان کشور و شرافت و عزت را زیر پا می‌گذارند و بالای لاشه بیچارگان تخت و بارگاه بت‌های خود را با رنگ آمیزی تازه‌ای سرپا می‌دارند.

۷- از اسباب و قوای بقاء استبداد، به دست گرفتن و غصب نمودن سررشته اموال عمومی و نیروی سپاهی است، به وسیله انتخاب فرماندهان از مردمان پست بی‌شرافت و طرفدار منافع بیگانگان قوای سپاه و اموال را برای زبونی ملت و غارت مردم مصرف می‌نمایند و سران ایلات و عشائر را برای سرکوبی ملت مجهز می‌سازند.

### خلاصه مقصد دوم از خاتمه

بیان راه‌های صحیح کندن ریشه استبداد و علاج قوای آن است، زیرا با بودن این قوی که هم نگهبان و هم از فروع و ثمرات استبداد می‌باشد استبداد باقی است و مشروطیت صحیح پایه و مایه نمی‌گیرد، گرچه رنگ و عنوان و نام حکومت عوض شود.

۱- یگانه علت و تنها زمینه‌ای که پرورش دهنده و نگهدارنده استبداد است جهل عموم و غفلت همگانی می‌باشد، از آنجا که توده مردم مبتلا به جهل بسیط اند و با آثار شوم استبداد و وضع خود توجه ندارند و تنها محیط زندگی را همان می‌دانند که در آن به سر می‌برند، پس با بیان و شرح آثار استبداد و نمایاندن زندگی با آزادی و عزت، می‌توان به تدریج پرده‌های تاریک جهل و غفلت را از برابر عقلشان زائل نمود، به شرط آنکه مردان دانشمند و دلسوز با ملایمت و دلسوزی، به همان طریقی که پیمبران رفتار می‌نمودند به هدایت برخیزند و نخست توده غافل و مشرک را با خدای یگانه آشنا سازند و دعوت به توحید پیمبران را پیروی نمایند، این دعوت همان دعوت به آزادی و عزت و

رستگاری و توحید قوا می باشد کسی باید به هدایت مردم به وسیله قلم و زبان همت گمارد که خود مانند پیمبران هم آگاه باشد و هم دلسوز، تحریک بی جا و زبان بدگوئی موجب رمیدگی و نتیجه مخالف دارد کسانی که از راه تحریک و ناسزاگوئی برمی خیزند یا دوستان نادان ویا مفرضین نگهدار استبدادند ویا مقصودشان پول گرفتن و جیب پرکردن به وسیله مداحی و بدگوئی است .

پس راه همانست که اصول کلی سعادت و هدایت را باید مقصد و هدف دعوت قرار داد و مردم بسیط و غافل را هوشیار نمود . این راه دعوت درست و وسیله نجات مردم غافل و مبتلای به جهل بسیط است ، اما نسبت به کسانی که گرفتار به غرض رانی و جهل مرکبند و نسبت به روش کفرآمیز خود تصمیم گرفته اند ، راه علاجی در پیش نیست ، مانند سیره مقدسه پیمبران باید از آنان اعراض نمود و به حال خودشان گذارد و از کید و نقشه های آنان در حذر بود ، اینها به وسیله هوشیاری و بیداری عمومی خود تحلیل می روند . این راهی است که برای هدایت و نجات توده مردم باید در پیش گرفت ولی برای خواص و مردمان و جوانان هوشمند باید روش تعلیم و تربیت عمیق تری در پیش گرفت ، باید آنها را به علوم کلی و فلسفه خلقت و علوم اجتماع آشنا نمود و ریشه علمی مکتب اسلام را به آنان آموخت . این علومست که مانند نور مولد حرارت و نیرو می باشد و انسانرا از محیط محدود بالامی برد و با محیط جهان بزرگ آشنا می گرداند ، این گونه علم دردل ، شجاعت و در زبان ، صراحت و در چشم ، بصیرت و در اعضاء ، عمل مقاومت ایجاد می کند ، خفاش استبداد از شعاع این علم می گریزد ، دست و پای استبداد و پایه تختش از این علم می لرزد ، هراس و جنگ استبداد از همین است ، معلومات محدودی که وسیله غفلت و افتخار فروشی و عوام فریبی و راه کسب زندگی است (که شخص را از وظائف عمومی و حقوق بشری و توجه به قوای درونی و عظمت و نظم خلقت منصرف می دارد) نه آنکه با استبداد جنگ ندارد بلکه از جهتی کمک کار است ، به این جهت بسیاری از این علماء ناقص و سطحی که مسائلی از علوم ریاضی و طبیعی و فنی و مطالبی فرعی و دور از ابتلاء آموخته اند با ذلت بسر می برند و با چند لقمه ای که از سفره استبداد می خورند مفتخرند و برای گرفتن یک نشان و پولی از چنگال خونخوار استبداد از یکدیگر سبقت می گیرند و به دعاگوئی و سپاسگزاری ذات اقدس می پردازند .

هر زمانی شاه گوید شیخنا

شیخنا مدهوش گردد زین ندا

بلاشعور برای سلطه استبداد محیط را آماده می سازند و بارگاه استبداد و دستگاه  
کهنستی که پیمبران برای برانداختنش قیام کردند برپا می سازند. باید آن نوری را  
برافروخت و آن حرارت و چراغی را مشتعل ساخت که پیمبران عظام برمی افروختند و آتش  
به هستی بتان و بت تراشان می زند.

۲- علاج استبداد دینی است که مشکل و در سرحد ممتنع است، چون مربوط  
به ملکه تقوی و عدالت و حق پرستی است و تشخیص و تحدید و پی بردن به حقیقت آن از  
پرده ظواهر فریبنده و جالب عوام، برای توده مردم به آسانی مقدور نیست میزان؛ همان  
اوصاف و نشانه‌هایی است که در روایات از ائمه هدی رسیده که به ملکه تقوی و ایمان و  
سلطه بر شهوات و اطاعت از حق بیش از فراگرفتن مسائل دینی و استخراج فروع از اصول  
اهمیت داده شده و اوصاف علماء سوء را نیز جزء به جزء بیان فرموده‌اند، باید مردم را  
بماین اوصاف که در باره دو دسته متقابل و شبیه به یکدیگر است آشنا نمود و جز این راه  
برای نجات عوام از دام و شبکه صیادان بسیار مشکل است، ولی بهترین راه تشخیص و  
شناختن این دسته راهزن در لباس دین از مردان علم و فضیلت و تقوی همان کمک‌کاری  
و همدستی آنان با جباران است.

چون مبارزه پیمبران و دعوت به توحید آنان روشنتر و نمایانتر از آنست که بتواند  
با توجیهاات و پرده‌پوشی اشتباه‌کاری نمایند، بخصوص در اساس اسلام و مذهب امامیه.  
پس باید مردم را به اصول دعوت اسلام و تعالیم قرآن و اسرار توحید و سیره رسول اکرم  
صلی الله علیه و آله و جهادهای گوناگون ائمه دین (ع) بیشتر آشنا نمود. (باید به مردم  
فهماند اگر ائمه دین همکاری یا سکوت می نمودند چرا در خبس و تبعید بسر می بردند؟!  
چرا همه آشکارا و نهانی شهید شدند؟! بخصوص قیام و نهضت ابی عبدالله الحسین  
ارواحنا فداه برای چه بود؟!

باید به جای آنکه از این نهضت مقدس و داستان تاریخی و زنده برای تحریک  
موقت عواطف و گریاندن ضعفاء و دردمندان و ذلت زدگان و کسب و دکان قراردادن آن  
استفاده شود به اسرار شهادت و هدف آن و وضع محیط تاریخی آنان پرداخت و خطابه‌های  
سالار شهیدان و دیگر جانبازان را به مردم مانند درس فروع و مسائل دینی آموخت،  
خطابه‌های آغاز حرکت از حجاز و شب عاشورا و روز عاشورا و دربین راه را جزء به جزء  
برای مردم بیان نمود تا آتشفشان خاموش جهان شیعه مشتعل شود و دنیای اسلام را  
برپا دارد.

یکی از آن خطابه‌ها که گویا آنرا عمداً "مورد غفلت قرار داده‌اند خطابه آنحضرت است در میان راه قادسیه و کربلاء برای اصحاب خود و سپاهیان دشمن. در این خطابه هدف قیام و حرکت خود را برای عموم، روشن بیان فرمود.

طبری و ابی مخنف از عقبه بن ابی العیزران نقل کرده، گوید: حسین علیه السلام در منزلگاه بیضه، برای اصحاب خود و اصحاب حر، خطابه‌ای خواند. پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: ایها الناس ان رسول الله (ص) قال: من رأى سلطاناً جائراً "مستحلاً" لحرام الله ناکثاً لعهد الله... همان ای مردم! پیمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: کسی که بنگرد سلطان جائری را که حرام خدا را حلال نموده؛ عهد خدا را درهم شکسته، با سنت رسول خدا مخالفت نموده و در میان مردم به گناه و ستمگری رفتار می‌نماید، پس برای تغییر وضع و محدود نمودن او قیام نکند حق خداوند است - چون آن کس در جنایات و عذابهای او شریک است - وی را در راههای او وارد سازد. آگاه باشید که اینها اطاعت شیطان را پیش گرفته و اطاعت رحمان را ترک کرده‌اند، فساد را ظاهر ساخته و حدود را تعطیل نموده‌اند، اموال عمومی را به خود اختصاص داده و حلال را حرام و حرام را حلال کردند، من اولی و احقم که این وضع را تغییر دهم.

این سخن و منطق سالار شهیدان و امام المؤمنین است، تا نظر علماء سوء و وعاظ السلاطین چه باشد؟!)

۳- چاره، کندن ریشه ناپاک پرستی است، تا آنگاه که این ریشه در اجتماع باقیست رشد علمی و اخلاقی ممکن نیست زیرا: پیشرفت و بدست آوردن مقام در چنین اجتماع شاخه‌های این ریشه می‌باشد، استعداد و لیاقت و درستی ارزشی ندارد، مردان صاحب نظر و بلند همت و آزاده یاغی و مخمل نامبرده می‌شوند و مردم پست و متملق خود را مصلح و خیر خواه می‌نمایند و سراسر قوای کشور تابع اراده فرد و گوی سلطنت بازیچه مشتکی افسار گسیخته و شهوتران قرار می‌گیرد، پادشاه را مانند بتی در حجاب نگاه می‌دارند و از لذات عدالت و تفاهم با ملت محروم می‌سازند و کم‌کم به جنایت و کشتار و از میان برداشتن مردم بی‌گناه، به نام شاه پرستی و سلطنت خواهی وادارش می‌سازند، او از مردم متوحش و مردم از وی متنفر می‌شوند.

تا کار شاه مستبد به آنجا می‌رسد که پیوسته در هراس و وحشت بسر می‌برد، بیچاره زندانی است! که با شکوه و جلال دروغین و وسائل شهواتی که برایش فراهم می‌سازند سرگرمش می‌دارند، آلت بلا اراده‌ای است که او را به مقام معبودیت و خدائی بالا



می‌برند، هراسناکی است که از هرکه و هرچه پیوسته به‌خود می‌لرزد! در میان بوستان و گلستان و کاخهای سربرافراشته و بهشت طبیعت بسر می‌برد ولی در جهنم اندیشه‌ها و جنایات خود است! این شاهپرستان شهوت‌پرست قبرمعبود خود را با چنگال جنایتکارشان حفر می‌نمایند و خاطر مبارکش را آسوده می‌دارند! تا با عاقبت شوم و جنون خونخواری و نفرین ابدی و تاریخ ننگین دفنش نمایند: چنانکه تاریخ، این عاقبت ننگین و چهره تاریک مستبدها را بخوبی نشان داده، سنت خداست و تغییرپذیر نیست!!

چاره چیست؟ بسیاری از مردم در این اشتباه بوده و هستند که مردان صالح اگر زمامدار شوند محیط اصلاح می‌شود، یا می‌توان با موعظه و پند زمامداران را اصلاح نمود. اشتباه در همین است که توجه به نفسیات انسان ندارند که تابع و متأثر از محیط است، شخص زمامدار و پادشاه چه بسا دارای نیت پاک و عواطف خوب است ولی محیط عمومی و خصوصی او را به هر جنایت وامی‌دارد و در همان حال خود را عادل و خدمتگزار می‌پندارد! در این محیط که از درد دل و بیچارگی مردم بیخبر است. هر ظلم و جنایتی را اطرافیان و حاشیه‌نشینان عین عدل جلوه می‌دهند، مردمان جیره‌خوار هر بی‌دینی او را با دین منطبق می‌سازند - پیغمبران عظام که کاخهای استبداد را ویران کردند و برای نمونه برای چندی عدالت اجتماعی پدید آوردند، تنها از طریق موعظه و نصیحت نبود، مردمی را تربیت کردند و قدرت به دستشان دادند تا با قدرت شمشیر عدالت و خدایپرستی، قدرت استبداد و شاه‌پرستی را برانداختند، آن مقاومت و انقلاب و خونریزی امروز به‌قانون و آراء عمومی تبدیل شده، این حقیقت که می‌تواند مستبدین را محدود سازد تا چشم باز کنند و سود و زیان خود و ملت را درک نمایند، امروز اوراق انتخاب به‌جای شمشیر و تیر و کمان انقلاب دیروز است. این یگانه چاره‌کننده ریشه شاه‌پرستی و خودپرستی و از مصادیق بارز امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد که از ستون‌ها و ارکان اسلام است.

۴- علاج بیماری اختلاف است که محیط رشد استبداد و از آثار آنست، چاره آن تنها به‌وسیله زنده‌نمودن شعائر اجتماعی اسلام است: از جمعه و جماعت و تشییع جناز و عیادت مرضی و کمک به یکدیگر و از بین بردن گوشه‌گیری و انزواء به نام دین... تا آخر. اما علاج دیگر قوای استبداد جز از راه تحدید قانونی که موجب از بین بردن ریشه استبداد است چاره‌ای نیست.





کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

سلسله انتشارات شهادت و شورا



10007500077550  
کتابخانه مرکزی دانشگاه

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه»

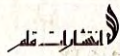
شماره مسلسل انتشارات بنیاد

چاپ دوم

بنیاد فرهنگی آیت الله طالقانی

با همکاری

انتشارات قلم



BP165  
T32J3  
1359

آدرس: تهران تقاطع خیابان بهار و سمیه - ساختمان ایرج طبقه همکف - شماره ۶ تلفن ۶۴۰۰۰۰۰

بها ۴۵ ریال

